مدیریت شهری
شماره ۳۹ تابستان ۹۴
No.39 Summer 2015
۱۶۵-۱۸۸
زمان دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۴/۱ زمان پذیرش نهایی: ۱۳۹۴/۵/۲۸

تبیین مفهوم مسکن و سکونت در رویکرد پدیدارشناسی و رهیافت پارادایم های فرهنگی زیستی

شاهین ایلکا – دانشجوی دکتری معماری، گروه هنر و معماری، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
بهروز منصوری* – استادیار، گروه هنر و معماری، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
سید محمدرضا نصیرسلامی – استادیار، گروه هنر و معماری، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
سید علی اکبر صارمی – دانشیار، گروه هنر و معماری، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

چکیده
شکی نیست که معماری در تعاملی دوسویه «هم بر فرهنگ و هم از فرهنگ تاثیر گذاشته و تاثیر پذیرفته» است، چنانچه مقوله جامعه-شناسی مسکن سعی در شناسایی این حلقه های مفهومی و معنایی تعاملات فرهنگ (جامعه) و معماری مسکن دارد؛ لذا رسیدن به یک فرایند اندیشه ارتباطی خاص بینابینی، به عنوان ابزار و داده های فرآیند پایدارسازی بستر اجتماعی معماری با تکیه بر الگوی فکری خاص و نتایج اجتماعی مشخص به صورت واکنش های استاندارد ولی نسبی جامعه و نسبت به معماری با بازخورد ادراکی از معماری، از جمله مفاهیمی است که لازم است تا در رابطه فرهنگ و معماری خانه مورد بحث باشد. پرسش پیشینی مفهوم سکونت این است که آیا صرف جایگیری در یک فضا را می‌توان سکونت یافتن در آن نامید؟ روش تحقیق مقاله، «توصیفی و تحلیلی» و «روش استدلال منطقی» است که از «روش اسنادی» و مطالعات کتابخانه ای بهره برده است. در راستای نتایج تحقیق به مفهوم پدیدارشناختی سکونت و مفهوم سکونت زیستی در رویکرد پدیدارشناختی اشاره شده و در پایان پارادایم های فرهنگی خانه بر اساس نظریه های فرهنگی در پیدایش مجتمع های زیستی مورد اشاره قرار گرفته است که عبارتند از: «مطالعه معنای چندمجرایی فرهنگی معماری، مطالعه معنای نمادین فرهنگی معماری، رویکرد غیرکلامی در درک معنای فرهنگی، معماری قواعد فهم اشاره‌های فرهنگی معماری، و قواعد خوانش فرهنگی معماری و محیط.»
واژگان کلیدی: سکونت، مسکن، خانه و فرهنگ ایرانی، پارادایم های فرهنگی و پدیدارشناسی سکونت.

Phenomenological approach and the concept of living in the cultural paradigm of life

Abstract
There is no doubt that architecture has boosted the interaction of culture and culture is affected and influenced. Sociology housing issues trying to identify the circle of conceptual and semantic interaction of culture (society) and housing architecture. Thought process to reach a predefined architecture feedback conceptual architecture needs to be discussed in terms of culture and architecture of the house. The previous question is that the only place of residence can live in a space Find it called? The research paper is an analytical and logical reasoning is used by documentary and library studies. In line with the results of the phenomenological concept of residence and the residence life mentioned in the phenomenological approach and the cultural paradigm in the development of complex biological home based on cultural theories have been discussed as follows: Cultural meaning of architectural, cultural and symbolic meaning of architecture, nonverbal approach in the sense of cultural, architectural and cultural references to understand the rules of architecture, and cultural readings architecture and environment rules.
Keywords: housing, housing, homes and Iranian culture, cultural paradigms and phenomenology of residence.

این مقاله از رساله دکتری معماری نویسنده اول با عنوان «خانه مطلوب ایرانی پژوهشی بر مفهوم معماری «خانه» براساس پنداشت کاربران گذشته و حال (با رویکرد زمینه گرایی اجتماعی)؛ موردپژوهی: شهروندان کلان شهر تهران» استخراج شده است که در دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی در حال انجام است.

* نویسنده مسئول مکاتبات، شماره تماس: ۰۹۱۲۲۱۰۱۲۲۱ ، رایانامه: emarate _ khorshid@yahoo.com

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-02]

«مـن بـر ایـن بـاورم که مـا و کسـانی که بعـد از مـا می‌آینـد، بـه مبارزه بـرای یافتـن خانـه‌ای در ایـن جهـان ادامـه خواهیـم داد، هرچنـد در این ضمـن خانه‌هـا و کاشـانه‌هایی کـه سـاخته‌ایم همـراه بـا خیابان مـدرن و روح مـدرن، همچنـان دود می‌شـوند و بـه هـوا می‌رونـد...»- از آخریـن سـطور مهم‌تریـن کتـاب مارشـال برمـن: هـر آنچـه سـخت اسـت، دود می‌شـود و بـه هـوا مـی‌رود.

مقدمه

«خانـه و مسـکن»، از مهمتریـن موضوعـات در رویکردهـای پدیدارشـناختی و رهیافـت پارادایم‌هـای زیسـتی اسـت؛ در عیـن حـال کـه یکـی از مهم‌تریـن اشـکال «سـازمان‌دهی اجتماعـی فضا» اسـت که مانند بسـیاری دیگـر از مجموعه‌هـای سـاخت بشـر، ماهیتی دوگانـه دارد: «۱. تحـت تأثیـر فرهنگ شـکل می‌گیرد و ۲. بـه نوبـه خود بـر آن تأثیر می‌گـذارد.» این فضا، در کانون توجه برخی از فیلسـوفان معاصر مانند «گاستون باشـلار»[1] فرانسـوی و «مارتیـن هایدگـر»[2] آلمانـی قرار گرفتـه و به تبـع آن، بحث‌هایـی در سـایر رشـته‌ها نیـز ایجاد شـده اسـت (اسـمیت و کرافت، ۲۰۰۶، ص ۱۵). از سـویی دیگـر، مطالعه ابعاد «فرهنـگ خانه» در حوزه علـوم اجتماعـی و فرهنگـی نقـش بسـیار مهمـی در «سـبک زندگی» انسـان و زندگی روزمـره آن دارد. این پدیـده دارای ابعـاد معنوی و مادی در سـاختار فرهنگ هـر جامعـه‌ای می‌شـود. «خانـه» پدیـده‌ای اسـت که منطبـق بـا کلیـت نظـام اجتماعـی حاکـم بـر فرهنگ انسـانی در هـر قوم یا ملتی شـکل می‌گیـرد؛ در واقع با توجـه به مجموعـه‌ای از ارزش‌ها، معانـی و هنجارهایی کـه در فرهنـگ رایج اسـت؛ همچنین با توجه به سـنت و آداب و رسـومی کـه بـر سـاختار فرهنـگ یـک قـوم، قبیلـه یـا ملت حاکم می‌باشـد فرم مـادی و معنوی آن در فضـای زندگـی بوجود می‌آیـد. مطالعـه اجتماعی و فرهنگـی خانـه از این بعـد اهمیت دارد که مـا به دنبال ایـن باشـیم کـه بدانیـم ایـن خانه بـا توجه بـه فرهنگ حاکـم بر نظام اجتماعی و عرفی منطقه چگونه سـاخته می‌شـود؟ مـوادی کـه در سـاخت ایـن خانه بـکار رفته اسـت، چگونـه تهیه شـده اسـت؟ و برای سـاخت خانه چـه ابـزار و تکنیکی بـه آن فرم و حالت داده اسـت؟ در واقـع در ایـن نـوع مطالعه برای پژوهشـگر این مسـئله حائـز اهمیـت اسـت کـه چـه نمادهـا و نشـانه‌هایی را بایـد در سـاخت و در سـاختار خانـه بکار بـرد؟ یا اینکه بـا توجـه بـه فرهنـگ و خـرده فرهنگ‌هـای حاکم در منطقـه بایـد ایـن پدیـده را تفسـیر و تشـریح کـرد؛ و یـا اینکـه هـر فـردی چگونه خانـه را توصیف و ترسـیم می‌کنـد. از سـوی دیگـر، مطالعـات اجتماعی بـه نحوه تعامـل افـراد در خانـه اهمیت می‌دهـد، در واقـع برای پژوهشـگر ایـن تعاملات اهمیـت دارد کـه از چه محتوا و معنایـی برخوردار اسـت؟ با توجه به سـاختار ارزشـی و هنجـاری کـه بر فرهنـگ یک جامعه حاکم می‌باشـد افـراد بـرای بـردن یـا نبـردن دیگـران بـه خانـه بایـد رفتارهـا و اعمالـی را پیـاده کننـد، در واقـع اینکـه در خانـه فضاهـای متفاوتـی وجـود دارد که هریـک از این فضاهـا از کارکردهـای متفاوتـی اعـم از قدسـی بـودن، عرفـی بـودن، خـاص بـودن، برخـوردار اسـت، مـورد تفسـیر و تشـریح قـرار می‌گیرد.

«غالبـاً پرسـش از چیسـتی مسـکن اسـت. چیسـتی مسـکن را می‌تـوان در یـک صورت بنـدی چند وجهی بـه بحـث نشسـت، مسـکن را از منظـر اقتصـادی یـک «کالا» می‌خواننـد، از منظـر جامعه شناسـی آ ن را یک «نهـاد» می‌داننـد، از منظـر انسان شناسـی، «فرهنگ» می‌خواننـد؛ در مواجـه زیباشـناختی و بـا رویکـردی نشانه‌شناسـانه مسـکن را می‌تـوان بـا تمسـک بـه

1.Gaston Bache lard
2. Martin Heidegger

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-02]

تقسیم‌بندی «*چارلز سندرس پیرس*» (۱۸۳۹-۱۹۱۴) در گستره‌ای میان «*نماد، آیکن یا نمایه*» تعریف نمود.»

در هرحال، بطور عام فضای مسکونی را که انسان ها در آن اقامت و زندگی می کنند، «خانه» می نامند. این فضای مسکونی با دیوارها، کف، سقف و در ورودی اش هویت خانه مسکونی پیدا می کند و در تقابل مفهومی «مکان» با «نامکان» بیشتر جلوه گر می شود[1]. این ساختار «پناهگاه» یا «جانِ پناه» برای انسان را فراهم می سازد. خانه معمولاً محل اقامت دائم یا نسبتاً پایدار خانواده است. افراد ممکن است برای کار یا فراغت از خانه خارج شوند اما حداقل برای «خواب» به خانه برمی گردند. انسان همواره در طول تاریخ لاجرم از ساختن و داشتن خانه بوده است زیرا اندام انسان بخصوص در سال های نخست تولد و طفولیت قادر نیست بدون داشتن جان پناه در طبیعت به حیات خود ادامه دهد. از سویی دیگر، مسکن از منظر روان کاوی و در فهمی «فرویدی» بدلی بر بطن یا زِهدان مادر است؛ محملی که زمانی برای انسان امن و راحت ترین «مکان» یا «جا» بوده است، مسکن در این تفسیر، تصویری ناخوداگاه از مادر است، فضاْپیکره ای، کامل، یکپارچه، خاموش و فاقد هرگونه تلاطم که از آن رانده شده ایم و به گمان لاکان پس از تسلط امر نمادین و تسلط نام پدر در مرحله اُدیپی، تا ابد جهان پیرامونمان را به دنبال یافت همان آرامش از دست رفته اش در بعدی کالبدی خواهیم جست. مسکن از «منظر شهری» و در رویکردی «زیست شناسانه»، سلولی زنده در یک ارگانیسم کاملاً پیچیده است، مسکن باز هم از منظر شهری و البته این بار با بن مایه های تحلیلی و فضاْمبنا می تواند یک گونه فضا در میان گونه های دیگر فضایی باشد، البته نه فضایی عمومی یا نیمه عمومی بلکه فضایی در مقیاس شهری و کاملاً خصوصی. مسکن از منظر «مهندسیِ عمران»، یک بناست که در ترکیب با ابعاد زیبایی شناسانه و با تدقیق پتانسیل زیستی درونش وجهی معمارانه نیز به خود می گیرد. در هر دوره تاریخی، فرم خانه متناسب با شرایطی که انسان در آن قرار داشته، تغییر کرده است. این تحول را می توان از روی نمونه ها و بقایای موجود خانه های اقوام نخستین تا اقوام امروزی مشاهده کرد. لذا، خانه به مثابه یکی از مولفه های اساسی زندگی اجتماعی، نقش اساسی در فرهنگ انسانی دارد. این پدیده منطبق با کلیت نظام اجتماعی حاکم بر فرهنگ انسانی در هر قوم یا ملتی شکل می گیرد. در واقع با توجه به فرهنگ و ریشه هایی که بر ساختار فرهنگ یک جامعه حاکم است، انسان در خانه با آیین های بسیاری روبرو می شود؛ که باید هریک از این آیین-ها معناشناسی و مفهوم سازی گردد. از منظر دیگر باید اشاره شود، آنچه که خانه را به عنوان یک وجه فرهنگی و اجتماعی برای ما بااهمیت کرده است؛ این است که این پدیده نقش بسیار موثر و تأثیرگذاری بر شکل دادن هویت فردی و جمعی دارد. در واقع با توجه به اصل جامعیت، خانه جزئی از فرهنگ یک جامعه است که قابل مطالعه است. در این تحقیق تلاش می شود تا مفهوم خانه در فرهنگ ایرانی مورد بررسی قرار گرفته و مولفه های ماهویتی شکل دهنده به این مفهوم در معیارهای فرهنگی که باید در طراحی معماری مورد توجه قرار گیرد، حاصل شود.

روش تحقیق

این تحقیق ماهیتی «بنیادین» دارد و بر این اساس است که تحلیل محتوایی آن، در مرحله ثانویه است. بر این اساس، روش تحقیق مقاله حاضر،

۲. در رابطه با مفهوم نامکانها باید گفت که امروز تناقض دنیای مدرنیته (برمن، ۱۳۸۳، ص ۴۲) به وضعیت حاد خود نزدیک می شود، جهان مدرن از درون خود دارای وجه فریبنده و افسون زده (چهره ای ژانوس گونه) است که در تقابل با تسلط مکان انسان شناختی، وجوه نامکانی را به حاشیه ها و پیرامون ها واپس می زند. چرخش و بحران درونی افسون‌زدگی، ساحتی از عملکردهای دلالت‌بخش را صورت-بندی می کند که به زعم مارک اوژه، سوپرمدرنیته نامیده می شود. نظام های معناساز مدرنیته در بازتولید مکان های انسان‌شناختی، "هویت مند، رابطه مند و تاریخی" عمل می کنند. فضایی که نتوان این عملکردهای دلالت‌بخش را بر آن صورت بندی نمود،"نامکان" نامیده می شود (اوژه، ۱۳۸۷، ص ۹۸). در این فضا سوژه به وجوهی ناآندیشیده در ناخودآگاه اش گسیل می‌شود؛ برخلاف آنچه در نظام مدرنیته همه‌چیز را کامل و همبسته به سوژه‌ها بازنمایی می‌کرده است. از همین‌رو دوره‌ای برساخته می شود که سوپرمدرنیته نامیده می شود؛ دوره‌ای که "مولد نامکان ها است که خود مکان انسان شناختی نیست".

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-02]

«توصیفی و تحلیلی» و «روش استدلال منطقی» است که از «روش اسنادی» و مطالعات کتابخانه‌ای بهره برده است. در راستای نتایج تحقیق به مفهوم پدیدارشناختی سکونت و مفهوم سکونت زیستی در رویکرد پدیدارشناختی اشاره شده و در پایان پارادایم‌های فرهنگی خانه بر اساس نظریه‌های فرهنگی در پیدایش مجتمع‌های زیستی مورد اشاره قرار گرفته است. در ضمن از ابزار گرداوری داده مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای و تکنیک فیش برداری هدفمند برای این منظور استفاده شده که غالب مقاله بر اساس «تحلیل استدلالی» شکل گرفته است.

مبانی نظری

مفهوم سکونت

به واسطه زبان فارسی، سکونت، مفهومی دوگانه به ذهن متبادر می سازد؛ «اقامت و آرامش». به عبارتی دست‌کم در زبان فارسی ساکن شدن علاوه بر مفهوم فیزیکی باز ایستادن از حرکت، معنی آرامش پیداکردن را نیز می رساند. اصطلاح «آرام و قرار» حاکی از قرابت مفهومی دو جنبه سکونت است. نزدیکترین واژگانی که برای مسکن در زبان فارسی مورد استفاده قرار گرفته و البته هریک به نوعی مفهوم خاص خود را نیز حفظ نموده عبارتند از؛ خانه، کاشانه، سرا، باب، منزل، بیت، اطاق، بنا، دار، کده، خان. صرفنظر از مفاهیم تخصصی هریک از این واژگان، می توان گفت همگی به مکان آرام و قرار یافتن و آسودن اشاره دارند. مکانی که به شکل تقابل دوگانه مقدس- نامقدس، درون- بیرون، خصوصی- عمومی و امن- ناامن درک می شود. ترکیباتی که با هریک از این واژگان ساخته و در زبان فارسی به شکل استعارات رایج شده است بیانگر اهمیت و جایگاه فرهنگی سکونت است. به عنوان مثال ترکیباتی که با واژه خانه ساخته شده اند مانند خانه خراب، خانه به دوش، خانه دار، خانه برانداز. ضرب المثل ها، دعاها و نفرین های بسیاری با عطف به مفهوم خانه به کار می رود که نشان می دهد خانه در فرهنگ مردمی نماد آسایش، مکنت و ثروت و در یک کلام خوشبختی است. اقامت، هسته اصلی چگونگی قرار گرفتن افراد در جهان است. مرزهای خانه هنوز مهم ترین علامت گذاری فضایی به لحاظ فرهنگی است و شیوه استادانه خانه داری، در سراسر مراحل زندگی، عمده ترین شرایط مرتب سازی گذشته، حال و آینده فرد را میسر می سازد. یکی از معانی خانه به سلسله ارتباطاتی مربوط است که معمولاً «خانوادگی» نام دارد: والدین، برادران و خواهران، همسر و فرزندان، همچنین در درجه دوم افراد با اهمیت دیگر را نیز شامل می شود: دوستان، همسایگان و همکاران. بدین ترتیب خانه نه تنها روابط خانواده، جنسیت و نسل، بلکه روابط طبقاتی را نیز شکل می دهد: این یک محصول اساسی تلاش انسانی است. خانه اولین محل دست نخورده برای یک باستان شناسی جامعه پذیری است. سکونت را می توان بیانگر تعیین موقعیت و احراز هویت دانست. سکونت بیانگر برقراری پیوندی پرمعنا بین انسان و محیطی مفروض می باشد که این پیوند از تلاش برای هویت یافتن یعنی به مکانی احساس تعلق داشتن ناشی گردیده است؛ بدین ترتیب، انسان زمانی برخود وقوف می یابد که مسکن گزیده و در نتیجه هستی خود در جهان را تثبیت کرده باشد[1] (نوربری، ۱۳۸۱). سکونت از نظر هایدگر، "فرآیندی است که آدمی در جریان آن "مکانِ بودن" را تبدیل به خانه می‌کند و با چهار منبع اصلی تفکر یعنی

۲. هایدگر در سخنرانی معروفی به نام «ساختن، سکونت گزیدن و اندیشیدن» در ۱۹۵۱ با استدلال‌هایی زبان‌شناختی، تاکید می‌کند که «من هستم یعنی من سکونت دارم» و «انسان بودن یعنی همچون میرنده‌ای بر روی زمین بودن، یعنی سکونت داشتن.» (شار، ۱۳۸۹، ص ۳۱) هایدگر اشاره می‌کند که ساختن، تنها بنا کردن نیست و مفهومی فراتر از آن دارد. او با تکیه بر زبان آلمانی و استدلال‌های زبان‌شناختی، استدلال می‌کند که «ساختن» تنها وسیله‌ای برای هدف «سکنی گزیدن» نیست بلکه بنا کردن، فی‌نفسه سکنی گزیدن است. او واژه آلمانی باستانی «buan» را مطرح می‌کند که برای ساختن استفاده می‌شود و به معنی سکنی‌گزیدن یعنی ماندن در آن‌جا نیز هست. سپس چنین نتیجه می‌گیرد که ما معنای اصیل فعل ساختن، یعنی سکنی گزیدن را از دست داده‌ایم (همان، ص ۳۱)؛ او تاکید دارد که این از دست دادن، فقط در سطح دگرگونی واژگان زبان نیست بلکه در تجربه زندگی نیز همین‌گونه است. منظور هایدگر آنست که در دنیای امروز، ما در جایی کار می‌کنیم، در جایی تفریح و در جایی هم سکنی داریم به این معنا که تقریباً فعالیتی نداریم در صورتی که سکنی داشتن در معنای اصیلش این نیست و به نوعی، «بودن» را معنی می‌دهد. برای نشان دادن بهتر این مسئله، هایدگر، باز به استدلال‌های زبان‌شناختی بازگشته و می‌گوید همان واژه ساختن، خود تعبیری از واژه «bin» است که «بودن» معنی می‌دهد.

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-02]

خـدا، خـود، آسـمان و زمیـن بـه برقـراری هماهنگـی می‌پـردازد" (یاراحمـدی، ۱۳۷۸، ص ۲۲۳) بـه عبـارت دیگر، "سـکونت از نظر او سـقفی را سـایبان قـرار دادن یـا چنـد مترمربـع زمیـن را زیرپـا گرفتـن نیسـت" (نوربـرگ شـولتز، ۱۳۸۷، ص ۹) و مفهومی فراتر از این اسـت. درواقـع، "برقراری پیونـدی پرمعنا بین انسـان و محیطی مفروض اسـت" (همان، همـو، ص ۱۷). در این رویکـرد، "خانـه، فریضـه‌ای دارد کـه می‌باید بـا زمین و آسـمان بـه انجـام برسـاند" (همـان، ص ۱۵). هایدگـر مصیبـت واقعـی سـکونت را کمبـود مسـکن نمی‌داند و بـه نوعـی شـاخص کیفیـت را مطـرح می‌کنـد، این‌که سـکونت کـردن فاقـد فکرکـردن و بناکردنی مناسـب و درخـور او شـده اسـت. بی‌خانمانی نیز به نظـر او، بیش از آنکه نداشـتن سـقف بالای سـر باشـد در بیگانگی از تعـادل اسـت، تعـادل بیـن امـر مـادی و معنـوی، بین زمیـن و آسـمان. آدمیان مدرن به فراموشـی نسـبت به چگونگـی سـکونت دچار گشـته‌اند. بدین سـبب چگونه در خانه بودن و سـاختن را نیز به فراموشـی می‌سپارند. اکنـون آنـان بـدون آنکـه مـکان را تحت سـکونت خود درآورنـد تنها در آن حضـور دارند (یاراحمـدی، ۱۳۷۸، ص ۲۲۴). از آن جایـی کـه حرفه هـا و تحـرک فـرد در شـهر صـورت می گیرد، شـهر جایی بـرای وطن گزیدن و شـدن روزمـره فـرد اسـت. از ایـن رو اگرچـه خانـه فضایـی بـرای باشـیدن اسـت، شـهر بـه ایـن باشـیدن امتـداد می بخشـد و یـک نـوع تکنیـکِ شـدن اسـت. شـهر امکان تجربه اسـت. اگـر در جامعه مـدرن امکان داشـتن بـاغ و بـارو سـلب شـده، جـای گلهـا، درختان و علوفـه آن را عناصـر شـهری پـر می کننـد. امـکان تجربـه، همان طور که ارسـطو در ماهیـت تکنیک بدان می پـردازد، خلـق شـبکه‌ای تکنیکـی در شـهر اسـت تـا شـدن از مجـرای آن صـورت گیـرد و ایـن تکنیـک اسـت که وجود انسـان را امتـداد بودن می بخشـد. این تقسـیم کار حرفـه‌ای و ارجاعات خانه به جهان شـهری اسـت کـه سـکنی گزیدن در خانـه شـهری را میسـر می سـازد. بـر ایـن اسـاس می تـوان گفـت که زیسـتن در خانـه شـهری، بـدون «تعلـق- بـه» و «ارجـاع- به» عناصـر شـهری میسـر نیسـت. بـه بیـان هایدگـر، واژه قدیمـی سـکنی گزیدن (bauen) بیان کننده آن اسـت کـه انسـان تـا جایی هسـت کـه سـکنی دارد (هایدگر، ۱۳۸۹، ص ۶) و از آن جایـی کـه «هسـتی شـهری»، بودنـی در امتـداد تکنیـک دارد، این بودن در کل شـهر سـکنی دارد. بـر طبـق ایـن گفتـه، خانـه شـهری بـه چهاردیـواری شـخصی شـهروندان بسـنده نمی کنـد و تجربـه زندگـی در کل یـا بخش هایـی از شـهر شـکل می گیـرد.[1]

پدیدارشناسی و مفهوم سکونت

روش پدیدارشناسـانه هـم چنان که از نامش پیداسـت، «پدیـده» را مدنظر دارد. پدیدارشناسـی بـدون هرگونه قضـاوت و ارزش‌گـذاری از جانـب محقق اسـت. از آنجا کـه هرچیـزی که ظاهـر می شـود و قابل رؤیت اسـت، «پدیـده» اسـت، می‌تـوان گفـت کـه در عمـل قلمـرو پدیدارشناسـی نامحـدود اسـت. به‌طورکلـی اسـاس پدیدارشناسـی[2]، «شـک دکارتـی» اسـت و برهمیـن مبنـا شـناخت حقیقـت را هـدف اصلی خود قـرار داده، امـا در ایـن میـان برخـی از مفاهیـم را بعضاً بـه صورت التقاطـی در نظـر گرفتـه و بـه همیـن دلیـل شـناخت را بـا ابهـام همـراه نمـوده اسـت، در مـوارد متعـددی دو مفهـوم «فهـم» و «علـم» توسـط اصحـاب مکتـب پدیدارشناسـی به یـک معنا در نظر گرفته شـده و ذات متفاوت آن دور از نظر دور نگه داشـته اسـت، حال آنکه علـم اگرچـه می‌توانـد از عـوارض فهم باشـد، امـا الزاماً نمـی تـوان فهـم را نتیجه علم دانسـت؛ همیـن التقاط معنایی پدیده‌شناسـی را گاهـی از روش هرمونتیک دور نمـوده و هـدف و روش آن را دچـار ابهـام کـرده اسـت، بـا ایـن وجـود پدیده‌شناسـی هم چنـان به عنـوان یک روش صحیـح هـم بـه لحـاظ فلسـفی و هـم بـه لحاظ

۱. بنابراین، سکونت از نظر هایدگر، «فرآیندی است که آدمی در جریان آن «مکان بودن» را تبدیل به خانه کرده و با چهار منبع اصلی تفکر یعنی خدا، خود، آسمان و زمین به برقراری هماهنگی می‌پردازد» (یاراحمدی، ۱۳۷۸، ص ۲۲۳)؛ به عبارت دیگر، «سکونت از نظر او سقفی را سایبان قرار دادن یا چند مترمربع زمین را زیر پا گرفتن نیست» (نوربرگ شولتز، ۱۳۸۷، ص ۹) و مفهومی فراتر از این اینست. درواقع، «برقراری پیوندی پرمعنا بین انسان و محیطی مفروض است.» در این رویکرد، «خانه، فریضه‌ای دارد که می‌باید با زمین و آسمان به انجام برساند» (همان، ص ۱۵).

2.Phenomenology

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-02]

علمی جهت شناخت حقیقت مطرح است و توسط بزرگان علم و فلسفه مورد استفاده قرار می‌گیرد. پس اگر پدیده شناسی را محضاً موافق با «روش ایده تیک» به مثابه علمی شهودی و پیشین لحاظ کنیم ماهیت پژوهی‌های آن چیزی جز روشن سازی ماهیت کلی اگوی استعلایی نیست. به طورکلی، که کلیات تنوعات ممکن و محض اگوی تجربی من، و بنابراین خود همین اگو را به عنوان امکان، دربر می گیرد. بنابراین «پدیده شناسی ایده اتیک»، نگاه های کلی را مطالعه می کند، که بدون آن من و یا یک من استعلایی به طور کلی «قابل تصور» نخواهد بود؛ و چون هر کلیت ماهوی ارزش یک قانون مندی غیرقابلنقض دارد، پدیدهشناسی قوانین ماهوی کلی ای را بررسی می کند که از پیش معنای ممکن کلیه بیان های تجربی دربارهٔ امر استعلایی را تعیین می کنند (هوسرل، ۱۳۸۱، صص ۱۲۰-۱۲۲). هایدگر، منتقد معماری مدرن است و سکنی گزیدن اصیل در نظر او حاصل مرتبط ساختن همین چهار عنصر کلیدی جهان است. از نظر او ذات سکونت این است، زندگی بر روی زمین و زیر آسمان، حفاظت از آنها و دریافت رازشان و نه بهره‌کشی از آنها با استفاده از فناوری، یعنی امری که امروزه دارد اتفاق می‌افتد. در این رابطه مفهوم «پدیدارشناسی» اهمیت دارد که از ریشه یونانی phainein گرفته شده که به معنای نمایش دادن و نشان دادن است و آن را «پدیدارشناسی» ترجمه کرده‌اند (لیوتار، ۱۳۷۵). پدیده‌شناسی از نظر لغوی، عبارت است از مطالعه پدیده‌ها از هر نوع و توصیف آنان با درنظرگرفتن نحوهٔ بروز تجلی آنها، قبل از هرگونه ارزش‌گذاری، تأویل و یا قضاوت ارزش. این واژه در اصطلاح فلسفی در معانی گوناگونی به کار می‌رود. از نظر هگل، پدیده‌شناس اندیشه، پدیده‌شناسی عبارت است از دانش ایده‌ها، از آغاز تکوین آنان در ادراک حسی تا وصول‌شان به خرد جهانی (ساک لوفسکی، ۱۳۸۴، ص ۵۶). پدیدارشناسی فضا، رابطهٔ آدمی با مکان‌ها و از راه مکانها با فضاها و نحوهٔ هست‌بودن اوست. رابطهٔ انسان با فضا، چیزی جز باشیدن، به معنای گوهرین آن نیست (هایدگر، ۱۳۷۹، صص ۷۶-۷۷). پدیده‌شناسی، گاه مانند تحقیقی ناظر به واقعیت دربارهٔ ذوات منطقی یا معانی به‌نظر می‌آید، به عنوان روش و مجموعهٔ وسائل برای حصول شناختی است به نحو انضمامی از «هست بودن» بدان‌سان که آدمی آن را در خود احساس و ادراک می کند، و گاه نیز، چنانکه سارتر و مرلوپونتی آن را تعبیر می کنند، با «اگزیستانسیالیسم» مشتبه می شود (ورنو- وال، ۱۳۷۲، ص ۱۳). «بودن»، نیازمند دلیل و نشانه‌ایست که برخی فیلسوفان در جستجویش بوده‌اند و هر یک، بودن خود را در امری جسته‌اند، برخی چون دکارت در «اندیشیدن» و «شک کردن» و برخی چون هایدگر در «سکنی گزیدن» فلسفه هایدگر از جمله فلسفه‌های پدیدارشناسانه است که تفکر درباره مکان را دستور کار خود قرار داده است. پدیدارشناسی، رویکردی برای تدقیق در احوال مردم و دنیای آن‌هاست و به همین‌رو برای اشیاء، موضوع و ماهیتی بیش از سطح ظاهری‌شان قائل است. از این منظر، مکان نیز چیزی بیشتر از یک مجموعه منفرد از عناصر است. در چنین قالبی، هایدگر بحث «فضائیت وجود انسان» و «سکونت» را مطرح کرده و معتقد است که ما نمی‌توانیم به انسان‌ها فکر کنیم بدون این‌که آن‌ها را به عنوان موضوعاتی که در جهان جای گرفته‌اند درنظر بگیریم (کرنگ، ۱۳۸۳، ص ۱۵۴). پدیدارشناسی بر وحدت زندگی و مکان تأکید دارد. به زعم نوربرگ شولتز، مکان را نمی توان به وسیله ی مفاهیم تحلیلی و علمی شرح داد، چرا که علم، امور موجود را در قالب انتزاع هایی در می‌آورد که دانش عینی را شکل می دهند. آنچه در این میان از بین می رود زیست- جهان روزانه است (شولتز، به نقل از شیرازی، ۱۳۸۸، ص ۸). در پدیدارشناسی پدیده مورد مطالعه بر اساس دیدگاه معرفت شناختی تفسیری و بر پایه ذهنیت افراد و معنایی که آنان در تجربه زندگی خود از پدیده دارند، بررسی می شود؛ چراکه هر فرد با

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-02]



تصویر ۱. کلبه هایدگر جنگل‌های سیاه؛ گفته می‌شود که اگر باشلار، فیلسوف House است، هایدگر را باید فیلسوف Home دانست. House به نقل از آکسفورد: یک ساختمان برای سکونت انسان، به ویژه که شامل یک طبقه همکف و یک یا چند طبقه فوقانی؛ Home به نقل از آکسفورد: جایی که در آن به طور دائم زندگی می‌کنیم، خصوصاً به عنوان عضوی از خانواده.

توجه به تجربه‌ی خود در زندگی، از این پدیده معنی می‌سازد (بازرگان، ۱۳۸۷، ص ۱۵۶). از نظر هایدگر طرز و طریق بودن انسانها بر روی زمین، سکونت کردنشان است. او در مقاله «ساختن، سکونت گزیدن، اندیشیدن» با ریشه کلمه آلمانی Bauen (ساختن) دلالتهای قدیمی و پهنه مفاهیمی را از نو می‌گشاید تا غذای وجود را بیان کند و سکونت را به بودن با چیزها تعبیر می‌کند: همچنان که در وجود و زمان نیز از سکونت ذات انسان در حقیقت خود وجود بحث می‌کند. او در گفتار خود اصرار می‌ورزد که اندیشیدن و شعر لازمه سکونت است. او سکونت را اساسی‌ترین ویژگی وجود مطابق آنچه فانیان‌اند، فرض می‌کند. «در حال حاضر همه از کمبود مسکن سخن می‌گویند؛ اما کسی به مصیبت واقعی سکونت نمی‌اندیشد. بی‌خانمانی بشر از آن است که کسی بحران واقعی مسکن را به مثابه مصیبت درک نمی‌کند.» پاسخ هایدگر در پرسش از راه حل مسئله چنین است: «فانیان سکونت را به سوی تمامیت ماهیت خود سوق می‌دهند؛ و این مشروط بدان است که بر مبنای سکونت کردن بنا کنند و برای سکونت کردن فکر کنند»[1] (طهوری، ۱۳۸۱).

از نظر هایدگر، زیستن یعنی حفظ ذات انسان به عنوان یکی از عناصر چهارگانه‌ای قدیمی: موجودی فانی بر روی "زمین"، زیر "آسمان"، در پیشگاه "خدایان" و در ارتباط با سایر "فانیان". او این چهارگانه را که وحدتی ذاتی با هم دارند "عالم" می‌نامد.

«فناپذیران، سکنی دارند مادام که زمین را رهایی می‌بخشند (نه فقط رهایی از خطر بلکه استثمار نکردن و رها کردنش تا به ذات خودش باشد)... فناپذیران، سکنی می‌گزینند مادام که آسمان را همچون آسمان درمی‌یابند و خدایان را انتظار می‌کشند و منتظر نشانه‌های ورود آنها هستند یعنی خود، خدایان خویش را نمی‌سازند... فناپذیران

۱.آیا صرف جایگیری در یک فضا را می‌توان سکونت یافتن در آن نامید؟ هایدگر مقیم بودن و حضور داشتن در جایی را متفاوت از سکونت داشتن در آن دانسته و تاکید می‌کند که در هر مسکنی، سکونت گزیدن روی نمی‌دهد. بنابراین سکونت، کیفیتی است که انسان تنها از طریق ساختن به آن دست می‌یابد ولی نه هر ساختنی و نه هر حضوری. او برهمین اساس از دو گونه حضور در فضا یاد می‌کند: اقامت و سکونت. اقامت، هر دوی اینها گرچه نوعی جای گرفتن در فضا هستند ولی هایدگر معتقد است که تفاوتی بنیادین بین آن‌ها وجود دارد. اقامت، زمانی اتفاق می‌افتد که انسان در فضاهای دیگری چون محل کار قرار دارد. خود او از مثال راننده کامیون در بزرگراه و یا سرمهندس در نیروگاه استفاده می‌کند. با این‌حال او مفهوم سکونت را به عنوان مفهومی عام برای هر نوع فضای مسکونی به کار نمی‌برد بلکه، نوع و کیفیت خاصی از سکونت را مدنظر دارد. او اشاره می‌کند که در این کمبود مسکن امروزی، برای خیلی‌ها داشتن یک فضای مسکونی آرامش‌بخش است ولی خود او با تردید به این مسئله نگاه می‌کند که در هر تیپ مسکنی، سکنی گزیدن روی دهد. او باز در این‌جا از استدلال‌های زبان‌شناسانه استفاده کرده و نشان می‌دهد که منظور از سکونت، «محافظت کردن» است که برای آن نیز دو معنا می‌توان متصور شد: جلوگیری از بروز آسیب و نیز رها کردن و به ذات خویش واگذار کردن پدیده‌ها و خانه درواقع، حصاری است که انسان برای آزادیش می‌سازد.

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-02]

سکنی می‌گزینند مادام را ذات خاص خود را که توانایی‌شان بر مردن است درک کنند» (شار، ۱۳۸۹، ص ۳۵ ـ ۳۴).

هایدگر با توجه دادن به بعد فرهنگی سکونت و منوط دانستن «بودن» انسان به سکنی گزیدن، سکونت را ساختن یک بنا و اقامت در آن نمی داند. به نظر او سکونت در نتیجه ی برقراری تعادل میان چهار عنصر خود، خدا، زمین و آسمان حاصل می شود. (غزنویان، ص ۲۲). اموس راپاپورت میل به اسکان را از ویژگی های زیربنایی رفتار انسان می داند و حتی درباره سکونت گاههای نخستین، قائل به کارکردی نه صرفاً سرپناهی بلکه بعدی فرهنگی است (راپاپورت، ۱۳۸۲، ص ۶۴)؛ به عبارتی مسکن تنها یک ساختار نیست بلکه نهادی است که برای پاسخگویی به مجموعه ای پچیده از اهداف ایجاد می شود. از سوی دیگر، مسکن پدیده ای اجتماعی است و انتظام و نوع فضاها و همچنین فرم ظاهری آن از عوامل فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی تأثیر می پذیرد. هدف اصلی مسکن به وجود آوردن محیطی سازگار و منطبق بر روش زندگی انسان است. علاوه بر تأمین نیازهای فردی، مسکن باید قادر به برآورده ساختن نیازهای اجتماعی انسان نیز باشد[1] (پوردیهیمی، ۱۳۷۸، ص ۱۴).

از سویی دیگر، در شرایطی که زندگی بشر هر روز بیشتر و بیشتر در مادی‌گرایی فرو می‌رود، (سکونت) نیز از مفهوم کیفی خود دور می‌شود. زمانی در هویت‌یابی و تعلقات مکانی ساکنین، مفهوم سکونت و انواع سکونت‌گاه‌ها، عامل قابل توجهی بود ولی کم‌کم اهمیت کیفی و غیرمادی خود را از دست داد. به قولی سکونت چیزی جز داشتن سقفی بالای سر و چند متر زمینی زیر پا نیست. این تعریف نشان‌دهنده دور شدن از کیفیت و مطلوبیت فضاهای سکونتی و توجه صرف بر بعد مادی سکونت است. برای دانستن تعریف مسکن ابتدا لازم است که معنی واژه سکونت را بدانیم. اولین مفهومی که بعد از شنیدن کلمه سکونت در ذهن انسان نقش می‌گیرد، ساکن شدن و اتراق کردن در یک مکان است. «کریستین نوربرگ شولتز» روش‌های سکونت را به چهار شیوه تقسیم می‌کند:

۱. سکونت به صورت طبیعی؛
۲. سکونت مجتمع؛
۳. سکونت عمومی؛
۴. سکونت خصوصی.

سکونت طبیعی اولین بار در آبادی شکل گرفت. آبادی؛ محلی است که محیط طبیعی مفروضی را در برگیرد. در نتیجه؛ آبادی، صحنه رخداد سکونت طبیعی است. با توجه به تمایل انسان برای زندگی اجتماعی، سکونت‌گاه‌های جمعی شکل گرفتند. فضاهای شهری، صحنه ملاقات و دیدار است، جایی است که انسان‌ها در آن مصنوعات، اندیشه‌ها و احساسات خود را با یکدیگر مبادله می‌کنند. بدین صورت؛ سکونت مجتمع شکل گرفت. پس از شکل‌گیری سکونت‌گاه‌های مجتمع، چارچوب‌های توافق بین انسان‌ها به وجود آمدند

توافق؛ بیان‌کننده ارزش‌ها و منافع مشترک است و امکان عضویت در گروه‌های اجتماعی را ایجاد می‌کند. از ملزومات توافقات اجتماعی، وجود فضاهای دیدار و مشترک بین اعضای اجتماع است. این فضاها، مکان‌های عمومی هستند که ارزش‌های مشترک در آنها نگهداری می‌شوند. سکونت عمومی، پس از توافق اجتماعی و ایجاد مکان‌های عمومی معنی پیدا می‌کند. جنبه دیگر سکونت، خلوت فرد است که یکی از ابزارهای شکل‌گیری و پرورش هویت فرد است. این شیوه سکونت را می‌توان با

۱. در این رابطه جالب است ذکر شود که هایدگر، منتقد معماری مدرن است و سکنی گزیدن اصیل در نظر او حاصل مرتبط ساختن همین چهار عنصر کلیدی جهان است. از نظر او ذات سکونت اینست، زندگی بر روی زمین و زیر آسمان، حفاظت از آن‌ها و دریافت رازشان و نه بهره‌کشی از آن‌ها با استفاده از تکنولوژی، یعنی امری که امروزه دارد اتفاق می‌افتد. بنابراین او مصیبت واقعی سکونت را کمبود مسکن ندانسته و به نوعی شاخص کیفیت را مطرح می‌کند، این‌که سکونت کردن فاقد فکر کردن و بناکردنی مناسب و درخور او شده است. بی‌خانمانی نیز به نظر او، بیش از آن‌که نداشتن سقف بالای سر باشد بیگانگی از تعادل است، تعادل بین امر مادی و معنوی، بین زمین و آسمان. او می‌گوید: «آدمیان مدرن به فراموشی نسبت به چگونگی سکونت دچار گشته‌اند. بدین سبب چگونه در خانه بودن و ساختن را نیز به فراموشی می‌سپارند. اکنون آنان بدون آن‌که مکان را تحت سکونت خود در آورند تنها در آن حضور دارند.» (یاراحمدی، ۱۳۷۸، ص ۲۲۴).

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-02]

توجه به فعالیت‌هایی که باید از دخالت دیگران دور نگه داشته شوند، سکونت خصوصی نامید. به طور کلی؛ آبادی، فضاهای شهری، فضاها و نهادهای عمومی و خانه همراه یکدیگر، محیط کل یا محل سکونت (جایی که در آن سکونت به صورت طبیعی، مجتمع، عمومی و خصوصی شکل می‌گیرد) را به وجود می‌آورند. سکونت؛ بیانگر برقراری پیوندی پرمعنا بین انسان و محیطی مفروض است. مفهوم مسکن؛ علاوه بر مکان فیزیکی، کل محیط مسکونی را نیز در برمی‌گیرد که شامل تمامی خدمات و تسهیلات ضروری مورد نیاز برای بهتر زیستن خانواده و طرح‌های اشتغال، آموزش و بهداشت افراد است. «فناپذیران، سکنی دارند مادام که زمین را رهایی می‌بخشند (نه فقط رهایی از خطر بلکه استثمار نکردن و رها کردنش تا به ذات خودش باشد)... فناپذیران، سکنی می‌گزینند مادام که آسمان را همچون آسمان درمی‌یابند و خدایان را انتظار می‌کشند و منتظر نشانه‌های ورود آن‌ها هستند یعنی خود، خدایان خویش را نمی‌سازند... فناپذیران سکنی می‌گزینند مادام را ذات خاص خود را که توانایی‌شان بر مردن است درک کنند...»

رویکرد نظری به مفهوم فضا

«معناداربودن محیط» و تاثیری که محیط از طریق حواس بر ذهن انسان می نهد، و بالنتیجه معنایی که از تماس با محیط و با قرار گرفتن انسان در فضا به او القاء و یا به ذهن متبادر می‌شود و نهایتاً «تحولات فرهنگی و رفتاری ناشی از تاثیرات محیط»، موضوعاتی هستند که نه تنها از طریق استدلال منطقی بلکه با روشهای تجربی نیز به اثبات رسیده‌اند (نقی زاده، ۱۳۸۱، ص ۶۶). در ادامه ابتدا به رویکردهای معاصر به معماری و فضاهای شهری، اشاره‌ای مختصر شده[1] و سپس با بررسی ضمنی، اشاره‌ای به مفهوم فرهنگ گرایی، و به نظریات فرهنگ گرایانه در معماری و شهرسازی شده، و در انتها منشاء تحولات فرهنگی در معماری و شهر اشاره می شود. در خصوص رویکردهای نظری به معنای محیط و خانه باید گفت که، سازندگان خانه‌ها به دو دسته قابل تقسیم هستند: بساز و بفروش‌ها و کارشناسان.

۱. الگوی حاکم بر رفتار گروه اول بیش از آنکه برگرفته از اقلیم، علم و فرهنگ باشد تحت تأثیر اقتصاد و قواعد آن است. بر همین اساس، سرعت ساخت‌وساز و صرفه اقتصادی، ارزش‌های کلیدی هستند که پرداختن به بسیاری از ملاحظات دیگر را غیرضروری می‌دانند.

۲. در مورد گروه دوم نیز سنت ترجمه متون دانشگاهی اغلب فرصت چندانی به مهندسان ایرانی، برای شناخت مدل‌ها و قابلیت‌های فرهنگ بومی و خلاقیت در راستای آنها را نمی‌دهد، ضمن آنکه خود این گروه نیز درگیر محدودیت‌های اقتصادی و بازار هستند؛ بنابراین، در خروجی کار این گروه نیز اثری از مطالعه ارزش‌ها و هنجارها و انتظارات ساکنان و لحاظ کردنشان در فرآیند اجرا دیده نمی‌شود.

این موضوع البته محدود به ایران و شرایط امروز آن نمی‌شود و مسئله‌ای شناخته‌شده در بین معماران و مهندسان در سطح جهانی است. نارضایتی کارگران از سکونت در خانه‌هایی با سقف‌های مسطح و نه شیروانی که توسط لوکوربوزیه و با استدلال حذف فضاهای زاید ساخته شده بود، مثالی بسیار شناخته‌شده در این حوزه است. شاید شکل‌گیری شاخه «انسان‌شناسی فضای خانگی»[2] را بتوان اعتراضی به همین بی‌توجهی عمومی نسبت به

۱. در زمینه نگاه به فضاهای شهری معاصر و منجمله مسکن، برخی صاحبنظران فضاهای معاصر را با توجه به تضاد ویژگی‌هایشان با جهان‌های بسته، نامکان می‌خوانند. نامکان‌ها حاصل همان وضعیتی هستند که آن را سوپرمدرن می‌نامند. افراط در سه عنصر «۱. زمان، ۲. فضا و ۳. فردیت» باعث می‌شود کثرت رخدادها نگذارد فرد به گذشته نزدیک خود معنا بدهد، و در این وضعیت همه‌چیز در تغییر است، البته این به آن معنا نیست که نمی‌توان هویتی برای این فضاها در نظر گرفت، نویسنده نشان می‌دهد همه این فضاها، درعین‌حال که "مکان" هستند، "نامکان" نیز هستند؛ درعین‌حال که فرد ممکن است در این فضاها دچار سرگشتگی شود، می‌تواند هرلحظه تعریف جدید از خود ارائه دهد که این مسئله هم می‌تواند مثبت باشد و هم منفی. به بیان دیگر فضاهای جدید به این معنا نیستند که دنیای امروز از معنا تهی است و یا معانی کمی دارد یا کمتر از آنچه در گذشته داشته است، خواهد داشت. ما یک نیاز روزانه صریح و آشکار برای معنا دادن به دنیا احساس می‌کنیم، در واقع این رویه احساس نیاز به اشباع دنیا با معنا است که سعی می‌کنند خواننده را به آن ارجاع دهد و نه تصور و تقلیل تدریجی معنا که پسامدرن‌ها از فقدان آن با تأسف و تقدس یاد می‌کنند.

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-02]

خانـه دانسـت، فضایـی که نقـش و تأثیرش بر سـلامت و جامعه‌پذیـری افـراد غیرقابـل کتمـان اسـت. انـواع «رویکردهـای نظـری بـه مطالعه و مداخلـه در فضاهای شـهری» در دوران معاصـر عبارتنـد از:

۱. «**رویکـرد حفاظتی- زیسـت محیطـی**»: توجه بـه مسـائل اکولوژیکـی در فضاهـای بـاز شـهری کـه نخسـتین بـار در کارهای معماران منظـر قرن ۱۹ و ۲۰ مانـد اُلمسـتد، الیـوت و گـدس مطـرح شـد هم‌اکنون باتوجـه بـه رشـد بی‌رویـه شـهرها کـه پیامدهـای گسـترده‌ای بر حیات حیوانات و اجتماعات انسانی دارد بـه موضوع مهمـی در پژوهشـهای معاصر تبدیل شـده اسـت. رویکردهـای اکولوژیکی بـه فضاهای باز شـهری بویـژه پارکها بر تنوع پوشـش های گیاهی متکی است و بـه مدلهـای انعطاف‌پذیـر توجـه دارد. محدودیـت قابلیـت تغییرپذیـریِ متناسـب با چرخه طبیعی رشـد باتوجـه به انـدازه کوچـک پارک های شـهری، توجه به موضوعـات جدیدتـری ماننـد کانال هـای آب، نهرهـا و خطـوط راه آهن را سـبب شـده اسـت[۳].

۲. «**رویکرد بهداشـتی- سـلامتی**»: فضاهای سـبز بـاز در مجاورت محله هـا (مانند پارکها، باغهای عمومی، زمینهـای بـازی و دهکده های سـبز) می تواننـد امکان پیـاده روی سـالمندان و فعالیتهـای فیزیکـی کـودکان و جوانـان را فراهـم آورنـد. شـواهد در حـال افزایـش فراوانـی نقـش مثبـت محیـط را بـر میـزان فعالیتهـای فیزیکـی تائیـد می کننـد. بررسـی عوامـل تاثیرگـذار ماننـد فاصلـه، جذابیـت و انـدازه فضاهـای بـاز شـهری در افزایـش پیـاده روی مـردم و نیـز تاثیـر ویژگی هـای فضاهـای بـاز محلـه بـر میـزان پیـاده روی سـالمندان، موضـوع بسـیاری از پژوهشـهای معاصر اسـت[۴].

۳. «**رویکـرد اقلیمـی- محیطـی**»: بـا وجـود اینکه توجـه بـه آسـایش فیزیکی کاربـران در فضاهای بسـته داخلـی از دهـه ۷۰ میلادی با افزایـش قیمت حاملهای انـرژی در جهـان بـه شـدت مـورد توجـه بـوده اسـت، تامیـن شـرایط بهینـه آسایشـی مـردم در فضاهـای باز کمتـر مورد پژوهش قرار گرفته اسـت. رویکرد اقلیمی- محیطی به بررسـی شـرایط مناسـب محیـط مانند نور، تابـش، سـایه و جریان هوا بـر راحتی کاربـران فضاهای بـاز خارجـی و عمومی شـهر می پـردازد. نقش شـرایط مطلـوب محیطـی بـر اسـتفاده از امکانـات فیزیکـی در پژوهشـهای معاصر تائید شـده اسـت[۵].

۴. «**رویکـرد برنامه ریـزی- مدیریتـی**»: در طـول سـالها برنامه ریزی در زمینه فضای باز دو رویکرد کلان قابـل شناسـایی هسـتند. رویکـرد نخسـت کـه بیشـتر مـورد توجـه برنامه ریـزان و جغرافیدانـان اسـت متکی بـر تامیـن نیازهـای انسـانی ماننـد تفریـح، تسـهیلات رفاهـی و کیفیتهـای محیطـی اسـت. رویکـرد دوم کـه حاصـل نگاه اکولوژیسـتها و مرمت کاران منظر اسـت بر حفاظـت از منظر موجود و منابـع طبیعی کنونی تاکید دارد. مدلهـا و روشـهای برنامه ریـزی متعـددی تا کنون مورد اسـتفاده بوده است. تهیه اسـتانداردهای فیزیکی، سـرانه ها و بررسـی سیسـتمهای سبز[۶] و شـیوه تحقق آنهـا در طرح هـای توسـعه شـهری و مدلهـای توزیـع فضاهای باز در گسـتره شـهر و همچنین برنامه ریزی و مدیریت سیسـتم گسـترده فضای باز در مناظر طبیعی روسـتایی نیز از موضوعات مورد توجه در این پژوهشـها است[۷].

۲. Domestic space انسان‌شناسی فضای خانگی یکی از حوزه‌های جدید انسان‌شناسی فرهنگی است که توجه خود را به خانه‌های عموم مردم و ارتباط آنها با فرهنگ و نیازهای ساکنانشان معطوف می‌سازد؛ جدید بودن مطالعات انسان‌شناسی فضای خانگی باعث شده که هنوز این حوزه، مفاهیم و نظریات خاص خود را نداشته باشد، به همین جهت، استفاده از ابزارهای نظری مورد استفاده در سایر حوزه‌های مرتبط با آن توصیه شده است. یکی از این حوزه‌های نزدیک، مطالعات شهری است که از غنا و گستره قابل‌توجهی برخوردار است. «محیط‌های پاسخده» یکی از مفاهیم نظری رشته طراحی شهری است که گرچه به منظور تحلیل فضای عمومی زندگی انسان‌ها تدوین شده ولی تاحدود زیادی قابلیت پیاده‌سازی در مورد فضای خانگی را نیز داراست. این نظریه، در کتابی به همین نام معرفی شده، کتابی که توسط «ای ین بنتلی»، «آلن الکک»، «پال مورین»، «سومک گلین» و «گراهام اسمیت» در سال ۱۹۶۵ نوشته و حدود نیم قرن بعد، یعنی در سال ۱۳۸۶ توسط مصطفی بهزادفر ترجمه و توسط انتشارات دانشگاه علم و صنعت، روانه بازار کتاب فارسی شده است. نظریه «محیط‌های پاسخده»، بر کیفیت محیط‌های شهری متمرکز بوده و سعی دارد از خلال مفهوم پاسخ‌دهندگی، به تحلیل و طراحی بهتر آن‌ها بپردازد. در این کتاب، محیط پاسخده، «مکانی خوب برای مردم» توصیف شده و با هفت شاخص در ارتباط قرار گرفته است.

3. Bowman et al, 2009; klaiber & Phaneuf, 2010; Anderson & west, 2006
4. Hillsdon et al, 2005; Sugiyama & Thompson, Jackson, 2008 ;2003
5. Walton et al, 2007
6. Hobden et al, 2004; Lichtenberg et al, 2007
7. Neema & Ohgai, 2010; Banzhaf, 2010

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-02]

خاستگاه فرهنگی مفهوم خانه

علت این همه تنوع در محیط‌های ساخته شده توسط انسان‌ها چیست؟ گذشته از مسئله منشا نظم، فرآیند و چگونگی ایجاد و اعمال آن نیز برای این اندیشمند حوزه فضا وسوسه‌انگیز است. به همین جهت هم بخشی از این مجلد خود را به توضیح مکانیزم‌های ایجاد نظم اختصاص می‌دهد. راپاپورت می‌گوید محیط‌زیست حاصل ترکیب اتفاقی مردم و اشیاء نیست و نظم آن نیز چیزی بیش از نظم فضایی است، نظمی که اغلب تنها نظم قابل مشاهده به حساب می‌آید؛ ولی در اصل، نظم‌دهی به یک شهر، منظم کردن چهار عامل است:

۱. «**فضا**»: تعابیر مختلفی از آن وجود دارد ولی عموما طراحان، کار نظم‌دهی به آن را انجام می‌دند.

۲. «**مفهوم**»: تفکیک نظم فضایی و نظم مفاهیم از هم، اغلب تنها به صورت ذهنی امکان‌پذیر است چرا که در نظام سنتی، این دو عموما بر هم منطبق هستند ولی امروزه کمتر شاهد این انطباق هستیم. مثلا چراغ‌های نئون، تابلوها و پیام‌های کلامی و مصور در شهر لاس‌وگاس می‌تواند بیانگر مفاهیمی مستقل از نظم فضایی خود شهر باشد. مفاهیم عموما از طریق فرم، جنس و اجزاء کالبدی محیط درک می‌شوند.

۳.«**ارتباط**»: منظور از آن، تنظیم رابطه مردم و سایر مردم، عناصر و مردم و نیز عناصر و سایر عناصر است.

۴.«**زمان**»: شهر می‌تواند یکی از مدل‌های آگاهانه نظم‌دهی به زمان را بپذیرند: زمان طولی، زمان دورانی و بازگشتی، آینده‌گرایی یا گذشته‌گرایی. همچنین نظم زمانی بیشتر با دو مفهوم سرعت و نظم سنجیده می‌شود. منظور از سرعت، تعداد وقایع در یک واحد زمان است و منظور از نظم نیز توزیع فعالیت‌ها در طول زمان. اهمیت زمان در نظم‌بخشی به محیط به حدی است که گاه ممکن است گروه‌هایی با نظم‌های زمانی مختلف، علی‌رغم حضور در یک فضای واحد، هرگز یکدیگر را نبینند. راپاپورت در خوانش اشاره‌ها و نشانه‌های فرهنگی محیطی بر چند نکته اساسی انگشت می‌گذارد:

۱.اول آن‌که تفسیر این نمادها وابسته به زمینه و متن‌شان است، و

۲.دوم این‌که فهم و تفسیر آن‌ها به صورت تکی امکان‌پذیر نبوده و باید در یک نظام و به صورت دسته‌جمعی (یعنی مجموعه نمادها در کنار هم) تحلیل شود. راپاپورت در این رابطه می‌گوید: «برای رساندن پیام، یک اشاره به تنهایی کفایت نمی‌کند بلکه باید تعدادی اشاره با هم و در سازگاری با هم عمل کنند تا ارتباط بهتر برقرار شود.» (۱۳۸۴، ص ۱۵۷) و

۳.سوم، نقش دوگانه‌ها و استخراج متضادها در درک معانی است، چرا که او معتقد است معماری، تجسد ذهن انسان است و شیوه سازماندهی فضا، برگرفته از شیوه‌ای که بر اساس آن، ذهن، جهان را مقوله‌بندی و منظم می‌کند.

معماری خانه و پارادایم فرهنگ گرایی[1]

«رویکرد انسان‌شناسی شناختی»، معتقد است فرهنگ را بیش از مادیات و بخش‌های عینی آن باید در تصاویر ذهنی و عواطف و احساسات افراد جستجو کرد؛ چراکه همین بخش‌ها، شکل‌دهنده اجزاء کالبدی و ملموس هر جامعه هستند. برهمین اساس، این رویکرد، محتوای شناخت مردم را مورد بررسی قرار داده و بر نحوه نگاه کردن و درک آن‌ها از محیط پیرامونی‌شان متمرکز می‌شود. «فرهنگ» را به معنای عام کلمه به معنای پیشرفتهای معنوی و ژرفای فکری یک قوم، قبیله یا ملت در طول تاریخ و مجموعه‌ای از ارزشها، هنجارها، آداب و رسوم، مذهب، سنن، زبان، ادبیات، قوانین اجتماعی، هنر

۱. رویکردهای نظری مطالعات فرهنگی، مفهوم خانه را مورد بررسی قرار داده و ویژگی‌های مفهوم خانه را از ذهن افراد استخراج نماید. این موضوع در رویکرد انسان‌شناسی شناختی، از طریق «تحلیل ویژگی‌ها» صورت می‌گیرد، روشی که براساس آن «ابتدا موضوع یا پدیده‌ای به عنوان اصل تعیین می‌شود و براساس آن اصل و با توجه به ویژگی‌های متفاوتی که در اجزای آن یافت می‌شود تقسیم‌بندی آغاز می‌گردد و تا جایی پیش می‌رود که دیگر امکان تقسیم وجود نداشته باشد. به این ترتیب، یک پارادایم معنایی ساخته می‌شود» (فکوهی، ۱۳۸۱، ص ۲۴۴-۲۴۳).

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-02]

و معمـاری، ابـزار و اشـیاء مربـوط بـه یک ملـت یا قوم می دانـند (خاکپـور و شـیخ مهدی، ۱۳۹۰، ص ۲۳۱). «راپاپـورت» بـرای رابطـه «فرهنگ و محیـط»، مفهوم فرهنـگ را تجزیـه می کنـد. در قـدم نخسـت فرهنـگ را نوعـی جهـان بینـی قلمـداد می کنـد. جهان بینـی نگـرش اعضـای یـک فرهنـگ خـاص در یـک جامعـه بـه تمـام موضوعـات مرتبـط بـه هستی شناسـی اسـت. ارزشـها، دربرگیرنـده مجموعـه ای از ایده آلهـا و آرمان هاسـت کـه هنجارهـا و قوانینـی را شـامل می شـود. نوعـی روش زندگـی را شـکل می دهـد کـه کلیـه فعالیت هـا بـر اسـاس آن تنظیـم می شـود. بـه عبارت دیگـر، کیفیـت انتظـام بخشـی محیـط مصنوع تابـع ارزش هـا و هنجارهـای فرهنگـی اسـت، به نحوی کـه بیشـترین همخوانی را بـا مدل آرمانـی آن فرهنگ داشـته باشـد. در واقـع آنچـه انسـان می سـازد از بنای یـک خانـه گرفته تـا یک شـهر، تجسـمی از آرمان ها و ایده آل هـای فرهنگـی اسـت. به نظر راپاپـورت فرهنگ بـه «مجموعـه ارزش ها و عقایـد مردمی کـه ایده آل ها و آرمان هـای آن هـا در یـک جهان بینـی شـکل گرفته اسـت» اطـلاق می شـود. بر اسـاس این اصـول و قواعد اسـت که مجتمع های زیسـتی در عین سـاخته شـدن بـه دسـت افـراد مختلـف بـه صـورت یـک «تمامیت با هویـت» در مـی آینـد و قابلیت تمییـز از دیگر نمونه ها را پیـدا مـی کننـد (راپاپـورت، ۱۳۶۶، ص ۱۷). خانـه مقولـه ای از جنـس فرهنـگ اسـت و نـه طبیعـت و غریـزه. بـه زبـان کارکردگرایانه و با منطق مالینوسـکی، خانـه نوعـی «نیاز زیسـتی» اسـت که «فرهنـگ خانه» بـرای پاسـخگویی بـه ایـن نیـاز شـکل گرفتـه اسـت و در کلیـت نظـام اجتماعـی و فرهنـگ انسـانی ادغـام و سـازگار شـده است.

"فرهنـگ خانـه از منظـر انسـان شـناختی «مجموعـه ارزش هـا و معانـی اسـت کـه چیسـتی و چگونگـی مفهـوم خانـه در یـک گـروه یـا قـوم و ملـت را تعریـف و تعییـن مـی کنـد.» اینکـه خانـه را چگونـه بسـازیم، از چـه مصالحـی و مـوادی بهـره بگیریم، چـه نمادها و نشـانه هایی در آن بـکار بریـم، دربـاره آن چه احسـاس و تلقـی داشـته باشـیم، چـه کارهـای و فعالیـت هایـی در آن انجـام بدهیـم یـا انجـام آنهـا در خانـه را ممنوع کنیـم، چگونـه خانه خـود را توصیف و ترسـیم نماییم، چـه کسـانی را در خانـه ببریـم و از ورود چـه کسـانی اجتنـاب کنیـم، خانه را مقـدس یا امری عرفـی بدانیم، چـه نسـبتی بین خانه و سـایر ابعـاد زندگـی اجتماعی برقـرار سـازیم، چه آیین هایـی را درون خانـه و کدام را بیـرون آن بجـا آوریـم و تمـام اینهـا بواسـطه «فرهنگ خانـه» در هرجامعـه پاسـخ داده می شـود. و فرهنـگ خانـه زیر مجموعـه ای از کلیـت فرهنگ جامعه اسـت. از اینروسـت کـه هـر جامعـه ایـی فرهنگ خـاص خود را دارد، فرهنگـی کـه متناسـب تاریـخ و جغرافیـا و تجربـه هـای یـک ملـت و قـوم شـکل می گیـرد و بـا تغییـر فرهنـگ و شـرایط اجتماعـی، فرهنـگ خانه نیز تغییـر مـی کنـد. و از اینروسـت که دوره هـای مختلف تاریخـی، فرهنگ هـای خانه مختلف را بوجـود آورده و همچنـان بوجـود خواهـد آورد."

گرچـه تعاریـف متفاوتـی از «فرهنگ گرایـی» وجـود دارد[1]، در ایـن جـا بـه چنـد تعریـف از صاحب نظـران ایـن رشـته و بـه تحلیـل ایـن دیدگاهها پرداختـه می شـود. «پـارخ» یکـی از صاحبنظـران چندفرهنگی، «فرهنگ گرایـی» را ناظـر بـر هرگونـه تفـاوت و هویت نمی دانـد بلکـه آن دسـته از تفاوت هـا و هویت هـا را شـامل می شـود کـه ریشـه در فرهنـگ- بـه معنـی مجموعـه عقایـد و اقدماتـی کـه گروه هـا و مـردم خویش فهمـی، جهان فهمـی و زندگی فـردی و جمعی خـود را بـا ان هـا سـازمان می دهنـد- دارد. ایـن تنـوع فرهنگـی در یـک نظـام معنایـی و مشـترک و تاریخـی

۱. «والرشتاین» در مقاله‌ای تحت عنوان «فرهنگ و میدان جنگ ایدئولوژیکی نظام جدید جهانی» که در سال ۱۹۹۹ منتشر کرد، فرهنگ را گسترده‌ترین مفهوم در علوم اجتماعی بیان کرد. از نظر وی لغت فرهنگ طیف وسیعی از معانی را شامل می‌شود و شاید بتوان گفت منبع خیلی از مشکلات هم می‌باشد. از نظر وی بر طبق دیدگاه انسان شناسان می‌توان گفت همه افراد دارای یک سری خصیصه‌ها و ویژگی‌های مشترک می‌باشند، برخی از افراد دارای خصیصه‌های مشترکی با برخی دیگر از افراد می‌باشند و همه افراد، یک سری خصیصه‌ها و ویژگی‌هایی را دارا می‌باشند که با خصیصه‌های هیچ‌کس یکسان نیست. می‌توان یک مدل را ارائه نمود که دارای سه وجه می‌باشد: «۱. ویژگی‌های عام که همه افراد واجد آن می‌باشند؛ ۲. مجموعه‌ای از ویژگی‌ها که باعث می‌شود شخص عضو یک گروه تعریف بشود (به خاطر داشتن یک سری ویژگی‌های مشترک با اعضای آن گروه)؛ ۳. ویژگی‌هایی که مختص خود فرد می‌باشد.»

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-02]

ریشه دارد. بنابراین وی چندفرهنگ گرایی راهی به تنوع فرهنگی یا تفاوت های مبنتی بر فرهنگ و نه هر تفاوتی قلمداد کرده است. لذا وی تنوع فرهنگی در جوامع مدرن را بر پایه سه نوع تنوع تشریح کرده است:

۱- «**تنوع نگرشی**»: زمانی که برخی اعضای جامعه نسبت به اصول و ارزش های فرهنگ حاکم به شدت منتقد بوده و درصددند ارزش های دیگری را جایگزین آن نمایند؛ و

۲- «**تنوع خرده فرهنگی**»: که اعضای چنین فرهنگی ضمن اشتراک ارزشی و معنایی با فرهنگ مسلط در تلاشند تا در چهارچوب همان «فرهنگ فضایی»، فضایی برای سبک زندگی متفاوت یا ساختار خانوادگی نامتعارف ارائه کنند؛

۳- «**تنوع انجمنی یا جامعه ای**»: شامل گروه هایی در جوامع مدرن توام با نوعی خودآگاهی و اجتماعات کم و بیش سازمان یافته است که بر طبق سیستم اعتقادی و عمل خاص خود زیست می کنند.

به نظر برخی فرهنگ گرایی با تمرکز بر مقوله فرهنگ، هم به شیوه های روابط متقابل و تعامل فراملی بین فرهنگ های دو یا چند کشور و هم به طور خاص به هویت های چندگانه و متکثر در درون مرزهای یک ملت واحد دلالت دارد؛ لذا با ابتنای تعریف خود بر رابطه حوزه عمومی و خصوصی معتقدند که چندفرهنگ گرایی در جامعه ای متضمن برابری فرصت ایجاد می شود؛ جامعه ای که در حوزه عمومی بسیط و یکپارچه، اما در موضوعات و مسائل خصوصی و جامعه ای متنوع می باشد. بنابراین می توان گفت در مجموع فرهنگ-گرایی مبارزه برای به رسمیت شناخته شدن و مسئله تنوع و تکثر فرهنگی- هویتی و نسبت آن با هویت جامعه ای و حقوق اقلیتها و سیاستگذاری عمومی است. اما مسئله مهم دیگر در خصوص فرهنگ گرایی منشا و منبع آن است. برخی معتقدند که سه عامل در پیدایی چندفرهنگ گرایی دخیل بوده است: مهاجرت بین المللی بعد از جنگ جهانی دوم به کشورهای غربی و در پی آن تغییر ترکیب انسانی این جوامع، فرایند جهانی شدن و اهمیت یابی عنصر فرهنگ از دهه ۷۰ به بعد و رواج مکاتب نوین فکری همانند جامعه گرایی و رهیافت های متعدد آن به شمار می روند. علاوه بر اینها، راپاپورت در مقاله ای با عنوان «تاملاتی بیشتر بر فرهنگ و محیط»؛ ترجمه زهرا غزنویان چنین اشاره می کند: نقش فرهنگ در محیط های غیرمسکونی احتمالاً می تواند با تغییر مقیاس، تغییر کند؛ به عنوان مثال، ساختمان های اداری ممکن است نتوانند مشخصاً فرهنگی باشند، فضای داخلی، سازمان‌دهی محیط‌ها، عبارات سلسله‌مراتبی، عبارات موقعیتی و به همین ترتیب بقیه بخش‌ها ممکن است متفاوت از فرهنگ باشند. در ادامه مقوله فرهنگ و شکلگیری فضاهای شهری به اختصار مورد اشاره قرار می گیرد.

نظریه های فرهنگ گرایی در معماری و فضای شهری

در رابطه با مطالعات فرهنگی در باب مسکن و خانه باید به موارد زیر اشاره داشت:

۱. پرچمدار «**مطالعات مسکن**» با رویکرد فرهنگی، راپاپورت است. این دسته از مطالعات در پی تحلیل فرهنگی رابطه میان خانه (مسکن- سکونتگاه) و هویت هستند. در این تیپ از مطالعات بر ابهام مفهوم خانه تأکید می شود؛ چراکه این مفهوم هم به سکونتگاه واقعی اشاره دارد و هم به خانه آرمانی.

۲. دسته دوم که سنتی دیرینه در مطالعات مسکن به شمار می رود، ریشه در فلسفه و جغرافیا دارد. در این دسته مطالعات که «پدیدارشناسی هوسرل» جایگاه ویژه ای در آن دارد، بر تجربه سوژه محور و ادراکات ذهنی فرد از جهان هستی خود تأکید می شود. به نظر هایدگر دیگر نظریه پرداز مطرح در پدیدارشناسی، سکونت فرآیند تبدیل یک مکان به خانه تعریف می شود. نوربرگ شولتز در همین راستا مفهوم «روح مکان» و رلف مفهوم «حس مکان» را مطرح می کند. در این سنت مطالعاتی، رابطه میان هویت و مسکن بیش از آنکه به عنوان یک ساختار مطرح شود یک فرآیند در نظر گرفته می شود و

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-02]

تعابیـر شـاعرانه و فلسـفی در آن بـه کار می رود.
۳.مطالعـات دسـته سـوم بـه دنبـال تحقیـق در بـاب معنـای خانه هسـتند و بر زندگی روزمره انسـانها تأکید می کننـد. ایـن سـنت مطالعاتی بـه عنوان راهـی برای توسـعه روانشناسـانه و تجربی معانی خانه شـناخته می شـود. یکـی از این معانی، نمایش هویت اسـت (Hauge :۱۰۰-۱۰۱).

نظریه فرهنگ گرایی به مفهوم خانه

بر اسـاس نظریـه فرهنگ گرایی، راپاپورت معتقد اسـت مـردم قبـل از آن‌که به صورتـی خـودآگاه در مورد یک محیـط صحبت کرده یا آن‌را مورد تحلیل و ارزیابی قرار دهنـد، بـه صورتی ناخودآگاه نسـبت به آن حسـی پیدا می‌کننـد و تصویـر کاملی از آن محیـط و ویژگی‌هایش در ذهـن آن‌هـا شـکل می‌بنـدد. بـه همیـن دلیـل احسـاس می‌کننـد کـه برخی نواحی شـهری یـا برخی اشـکال خانه‌هـا را دوسـت داشـته و یـا ندارنـد. منظور او اینسـت کـه انسـان‌ها قادرنـد محیط را با اسـتفاده از اشـاره‌ها و نشـانه‌های آن معنی کننـد. راپاپورت معتقد اسـت ذهن انسان همیشـه درحال معنی‌سـازی است و بـه همین رو نیز دسـت بـه تمایز و دسـته‌بندی محیط پیرامونـش می‌زنـد. از نظـر او معنی، جـدای از عملکرد نیسـت، بلکـه مهمترین جنبه آنسـت. همچنیـن تاکید می‌کنـد کـه چیزهـا معنـی را در خـود جـای نداده‌انـد بلکـه معنـی در ذهـن انسان‌هاسـت. از همیـن رو نیـز افـراد مختلـف می‌تواننـد بـا نـگاه کـردن بـه چیزهـای مختلـف، معانـی متفاوتـی را از آن اخـذ کنند. بخشـی از اختـلاف نظرها و سـلایق مـردم و معمـاران را نیز در همین مسـئله برداشـت‌های مختلف می‌توان جسـتجو کـرد. حـال آن‌چـه از نظـر راپاپـورت اهمیـت دارد نـه معنـای مدنظـر نقـادان و معمـارا، بلکه معنـای مردمی اسـت کـه اسـتفاده‌کنندگان از آن بنـا خواهنـد بـود و ایـن مسئله‌ایسـت کـه بـه زعـم او، ایـن روزهـا بسـیار مـورد بی‌توجهـی قـرار می‌گیرد چـرا که ما تحـت تاثیر رویکردهای پوزیتیویسـتی هسـتیم و همـواره، تاکید بر «علمـی بـودن» بـودن اسـت. بـه عبـارت دیگـر، چنان تصور می‌شـود که معنای شـخصیت‌های علمی نسـبت بـه معنـای مردم عـادی برتـری دارد که راپاپـورت، این مسـئله را زیـر سـوال می‌بـرد و تاکیـد می‌کنـد کـه اصالـت، بـا معنای اسـتفاده‌کنندگان اسـت.

میل انسـان برای «شـکل دادن به محیط زیسـتِ» خود از کجـا نشـات می‌گیـرد و علـت آن چیسـت؟ راپاپورت در پاسـخ به این سـوال، رویکردی سـاختارگرایانه اتخاذ کـرده و آن را به «ویژگی‌های ذهن بشـر» ربط می‌دهد. این‌که بشـر دوسـت دارد بـا طبقه‌بندی، جهـان بی‌نظم را برای خود منظم کند و سـاخت مجتمع‌های زیسـتی نیز حاصل همین فعالیت ذهنی انسـانی اسـت؛ «تلاش بـرای مفهوم بخشـیدن به جهان و انسـانی کـردن آن از طریـق اعمـال نظمی خاص بر آن، نظمـی آگاهانه که با سـازماندهی و نامگـذاری حاصـل می‌شـود» (راپاپورت، ص ۱۷). راپاپـورت بـه ایـن مسـئله اشـاره می‌کنـد کـه «امـروز در رابطـه بـا نظـم فضایـی و اجتماعـی مـا شـاهد جایگزینـی نظم‌هـای تکنولوژیکـی هسـتیم که بـدون ارتبـاط بـا نیازهـای انسـانی و خـارج از کنتـرل وی بـه زندگـی و خواسـت‌های آدمی شـکل می‌دهند.» پایان‌بخـش مباحـث او تاکیـد بـر طراحـی محیط‌های متناسـب با فرهنگ جامعه اسـت، فضاهایـی که بتوانند بازتابـی از نظـام ذهنـی افـراد بـوده و رفتـار مطلـوب را بـه مردم متذکر شـوند. سـوال آغازین راپاپورت آنسـت کـه از چـه طریقی مـردم، در مقابل محیط‌های زیسـت عکس‌العمـل نشـان می‌دهنـد؟ او بـا اشـاره بـه افزایش علاقمنـدی عمومـی بـه مطالعـه معنـی آغـاز کـرده و از آن جملـه از «انسان‌شناسـی» نـام می‌بـرد. از نظـر راپاپـورت، مطالعـه معنـی از خـلال سـه راه شـیوه مختلـف انجام می‌شـود:

۱. اسـتفاده از مدل‌هـای معناشناسـی موجـود در زبان‌شناسـی کـه آن‌روزهـا بسـیار رایـج بـوده،

۲. تکیـه بـر نمادشناسـی کـه از گذشـته هـم وجـود داشـته و

۳. در نهایـت، اسـتفاده از مدل‌هـای غیرکلامـی کـه رشـته‌هایی نظیـر انسان‌شناسـی و روان‌شناسـی و اخلاق‌شناسـی اغلب از آن اسـتفاده می‌کنند ولی نسـبت بـه دو مـورد دیگـر، از رواج کمتـری برخـوردار اسـت.

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-02]

او سپس به معرفی مفصل‌تر هرکدام از این روش‌ها پرداخته و می‌گوید که معنی‌شناسی، بسیار از مدل‌ها و مفاهیم زبان‌شناسی استفاده می‌کند، مثلاً همان‌طور که جملات زبان، دارای صرف و نحو هستند از صرف و نحو نشانه‌ها صحبت کرده و معناشناسان معتقدند که هر نشانه را باید در سیستمی از نشانه‌های دیگر تحلیل کرد.

در پایان باید گفت که از دیدگاه راپاپورت عوامل شش گانه زیر در شکل خانه تاثیرگذار است[1]:

۱. «**عوامل فیزیکی**»: شکی نیست که عوامل فیزیکی یکی از مهمترین عناصر تأثیرگذار در شکل بناها و بویژه خانه ها است. توجه به اقلیم و موقعیت آب و هوایی محل استقرار بنا تأثیر مستقیم در انتخاب شکل آن داشته است. یکی از مهمترین کارکردهای خانه تأمین نیاز انسان به سرپناه است. انسان همواره در تلاش برای محافظت از خود در برابر تغییرات جوی بوده از اینرو ساخت خانه هایی متناسب با اقلیم سکونت گاه انسان ها اجتناب ناپذیر بوده است. گرچه امروز بهبود تکنیک ها و مصالح ساختمانی تا حدی جبر فیزیکی را تحت الشعاع قرار داده اما نتوانسته است آن را از فهرست عوامل مؤثر در شکل بنا خارج کند. از گذشته تا کنون مثال های گویایی از معماری خانه های منطبق بر شرایط اقلیمی را می توان برشمرد.

۲. «**مصالح و تکنولوژی ساخت و ساز**»: بشر در طول هزاران سال از مصالحی چون سنگ، خشت، چوب، حصیر و نمد و غیره برای ساختن خانه استفاده کرده است. گرچه یافته های باستان شناسی نشان می دهد که گاهی مصالح مورد نیاز برای بناها و به خصوص بناهای تشریفاتی و مناسکی، از سرزمین های دوردست منتقل می شده اند اما در اغلب موارد از مصالح در دسترس استفاده شده است. آشنایی با مصالح و نحوه استفاده از آنها برای ساختن خانه ای مناسب ضروری است. اما آیا می توان گفت شکل بنا صرفاً به مصالح استفاده شده در آن بستگی دارد؟ شکل بنا حاصل روند تدریجی مهارت انسان ها در بهره گیری از مصالح و بهبود تکنیک های ساخت و ساز است. البته نمی توان شکل بنا را تنها به مصالح یا تکنیک های به کار رفته نسبت داد. راپاپورت در بهترین حالت از تکنولوژی، شیوه ساخت و مصالح به عنوان «عوامل تغییردهنده» و نه تعیین کننده شکل یاد کرده است. یافته های انسان شناسی نظر وی را تأیید می کند. به عنوان مثال در چین به رغم عمومیت استفاده از سفال و تکنیک واحد، ممکن است شکل پوشش سقف خانه های یک روستا به دلیل باور به پدیده فنگ شویی، با یکدیگر تفاوت داشته باشند (راپاپورت، ص ۴۹). رابطه مصالح با تکنیک استفاده از آنها حائز اهمیت است. نحوه استفاده از مصالح یکسان می تواند بسیار متنوع باشد. عامل تعیین کننده فرهنگ است.

۳. سایت و موقعیت»: منظور از سایت و موقعیت، محل قرارگرفتن بنا است. موقعیت می تواند با توجه به جغرافیا و توپوگرافی در نظر گرفته شود یا مقصود از آن مکان قرار گرفتن بنا در همسایگی سایر بناهای مجموعه زیستی باشد. در این مورد نیز نمی توان قائل به جبر اکولوژیک بود و ادعا کرد که شکل بنا را موقعیت آن بر زمین یا موقعیت آن در شهر یا روستا تعیین می کند اگرچه این موضوع اهمیت دارد اما هرگز به تنهایی برای توجیه اشکال متنوع بناها کافی نیست. زمین های با مشخصات مشابه می توانند مولد شکل های بسیار متفاوت خانه ها باشند و شکل های مشابه می توانند در سایت های بسیار متفاوت ساخته شوند (راپاپورت، ۱۳۷۸، ص ۵۳).

۴.«**دفاع**»: دفاع یکی از مؤلفه های اجتماعی مؤثر در شکل بنا است. حصارها، پرچین ها، دیوارهای بلند و همه به منظور ممانعت از ورود دیگران و گاه حتی به منظور استتار از انظار دیگران ساخته شده و به بناها شکل داده است. خانه به خصوص بنایی است که باید قابلیت برآوردن حداکثر امنیت و نیز

۱. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: راپاپورت، ایموس (۱۳۸۸) انسان شناسی مسکن، ترجمه خسرو افضلیان، مشهد، آستان قدس رضوی.

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-02]

احساس امنیت را داشته باشد. به نظر می رسد سازماندهی فضایی بر اساس عامل دفاعی مستلزم توجه به سبک زندگی و به ویژه شیوه معیشت و باورهای انسان ها است؛ چراکه عامل دفاع با توجه به آنها مفهوم می یابد؛ به عبارتی این عوامل مشخص می کنند که چه چیزی بیشتر شایسته دفاع است (راپاپورت، ص ۵۷).

۵. «**اقتصاد**»: نظریات بیشماری وجود دارد که اقتصاد را یکی از مهمترین عوامل تعیین کننده شکل بنا و بلکه مهمترین آنها معرفی می کند. شواهد زیادی در دست است که انسان ها در همه ادوار خانه هایی متناسب با شیوه معیشت و توان اقتصادی خویش بنا نموده اند. اما شواهدی نیز موجود است که شکل بنا را از انحصار عامل اقتصاد خارج می کند و تأثیر بی قید و شرط آنرا زیر سئوال می برد. شیوه اقتصادی مشابه می تواند سازمان های فضایی مختلفی ایجاد کند. راپاپورت چنین نتیجه می گیرد که «اقوام با نظام های اقتصادی مشابه می توانند دارای نظام های ارزشی و جهان بینی های متفاوت باشند و از آنجا که خانه جلوه یا بیان فلسفه زندگی یا جهان بینی می باشد، در نتیجه نظام اقتصادی اثر تعیین کننده ای بر شکل خانه نخواهد داشت (راپاپورت، ص ۶۲). رابطه اقتصاد و سازماندهی فضایی لزوماً عقلانی نیست. بسیار اتفاق می افتد که با ورود به شهر یا روستایی بی درنگ متوجه بناهای مجلل و با عظمت می شویم که منطقاً باید بیانگر ثروت مالکان آنها باشد. درحالی که پس از چندی در می یابیم از چنان ثروت عظیمی برخوردار نیستند. نکته آنجاست که بنای مجلل نمادی از پرستیژ و حیثیت یا به عبارتی سرمایه ی اجتماعی مالک است نه لزوماً سرمایه اقتصادی. با نگاهی به فهرست بلندترین برج های جهان، درمی یابیم اکثر این برج ها که نیازمند صرف هزینه های گزاف هستند، در کشورهای درحال توسعه و نه کشورهای ثروتمند ساخته می شوند.

۶. «**مذهب**»: بارزترین شکل اجبار غیر فیزیکی التزام به باورهای دینی است. افراطی ترین دیدگاه درباره ی تأثیر مذهب بر سیمای خانه آنست که خانه را به عنوان یک معبد و محلی برای عبادت می داند. این نظریات خانه را نمود سازماندی فضا به دو قسم مقدس و نامقدس معرفی می کند. خانه فضای درون را از بیرون، خودی را از دیگری جدا می سازد و مأمنی برای توسل به نیروهای ماوراء طبیعی فراهم می کند. این قبیل نظریه ها تلاش دارند همه چیز را در خانه به عامل مذهب نسبت دهند. شاید با نگاهی سنجیده تر بتوان عامل مذهب را در شکل دادن به یک مجموعه، شکل کلی شهر مؤثر دانست. چراکه باعث گسترده شدن سایه بر فضای کوچه در آفتاب کویری یزد می شود. در نهایت نگاه جبرگرایانه باید کنار گذاشته شود. می دانیم واقعیتی وجود دارد، اینکه خانه نیز مانند تمام تولیدات فرهنگی دیگر دارای بار ارزشی و سمبلیک است. لذا در تعیین عوامل مؤثر بر شکل خانه لازم است ضمن بررسی فاکتورهای مادی به دین به عنوان فاکتور غیر مادی تأثیرگذار در روند سازماندهی فضایی نیز اشاره شود. «دین به عنوان عامل بیان شکل خانه بیشتر امکان گراست تا تعیین کننده» (راپاپورت، ص ۷۱)؛ همانند عوامل مادی که پیش از این بحث شد.

نکته دیگری که در مورد این رویکرد بیان می‌شود، «اهمیت متن یا زمینه» در تفسیر نشانه‌هاست. برای توضیح این مطلب، راپاپورت از چندین مثال استفاده می‌کند، از جمله این‌که در یک مکان بیابانی و بدون درخت، کاشت درخت است که نشانه حضور انسان قلمداد می‌شود ولی در یک جنگل، کندن و از بین بردن درخت‌ها؛ و یا در شهری خشتی در پرو، کلیسا با رنگی سفید از بقیه بناها متمایز می‌شود ولی در برخی شهرهای جزایر یونان که همه بناهای معمولی آن سفیدرنگ هستند، دیگر رنگ سفید نمی‌تواند معرف حضور کلیسا باشد و در این‌جا باید از عناصر دیگری به عنوان متمایزکننده استفاده کرد، مثلا از گنبد و یا مصالحی متفاوت از بافت زمینه. با این مثال‌ها راپاپورت تاکید می‌کند که «شکل، در زمینه، معنی پیدا می‌کند» و برای فهم این

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-02]

معنـی، نیازمند شـناخت آن فرهنگ هسـتیم. بنابراین، ایـن متـن اسـت کـه بـه توضیح قواعـد ظاهـری کمک می‌کنـد و بـه هنگام طراحـی نیز باید بـه همین معانی موجـود در متـن توجـه کرد:

۱.**«مطالعـه معنای چندمجرایی فرهنگـی معماری»**: راپاپـورت بـه توضیـح رویکـردی در مطالعـه معنـی می‌پـردازد، رویکـردی کـه معتقـد اسـت تاکنـون در مطالعـات محیطـی از آن اسـتفاده نشـده و خـودش، علاقمنـدی خاصـی به آن نشـان می‌دهد، تـا جایی که حتـی همیـن کتاب خـود را بـر مبنـای آموزه‌هـای آن می‌نویسـد. در ایـن رویکـرد، کلیـه شـیوه‌های ارتباطی غیرکلامـی اعـم از تن صدا، حالات چهـره، وضعیت‌های کالبـدی، حـالات و روابـط افـراد بـه مثابـه نشـانه‌هایی بـه کمـک تکمیـل معنـای یـک کلام می‌آیـد و حتـی از خـود آن کلام، مهم‌تـر می‌شـود چـرا کـه سـریع‌تر و بیشـتر از کلام، مـورد توجـه مخاطبـان قـرار می‌گیرند. راپاپـورت، علت این مسـئله را «چندمجرایی» بودن آن یـاد می‌کنـد، یعنی حـواس بیشـتری را اعـم از بینایی، شـنوایی، بویایـی و... درگیـر معنـی می‌سـازد. او از آن جهـت بـه رویکـرد ارتباطـات غیرکلامـی در مطالعـه محیـط علاقمنـد می‌شـود کـه بـه تعبیـر خـودش، محیط‌هـا نیـز هماننـد ارتباطـات غیرکلامـی، فاقـد واژه‌هـای صریـح بـرای بیـان معنی هسـتند.

۲.**«مطالعـه معنـای نمادیـن فرهنگـی معماری»**: راپاپـورت بـه توضیـح نمادشناسـی پرداختـه و در تعریـف نمـاد چنیـن می‌گویـد: «هرگونـه عینیتـی در تجربـه که انسـان بـرای آن معنـی تعیین کرده اسـت» (راپاپـورت، ۱۳۸۴، ص ۴۷). راپاپـورت می‌گویـد کـه رویکـرد نمادشناسـی، در عرصه طراحی محیط نقشـی بـازی نکـرده و در مطالعـات مربـوط بـه معمـاری تـراز بـالا اسـتفاده می‌شـده اسـت. برخـلاف معنی‌شناسـان کـه بـر «متـن» یـا «زمینـه» بـرای فهـم نشـانه‌ها و چیزهـا تاکیـد دارند موضوع کلیـدی از نظـر طرفداران ایـن رویکـرد، «سـاختار» اسـت. راپاپـورت می‌گویـد کـه از ایـن رویکـرد، امـروزه کمتر اسـتفاده می‌شـود و بیشـتر بـرای تحلیـل سـاختمان‌های تاریخی مناسـب اسـت. کاربـرد عمـده آن در فرهنگ‌هـای سـنتی بوده، محیط‌هایـی کـه در آن‌ها هنـوز انگاره‌هـای ذهنی قوی و واضحـی از محیـط مصنوع وجـود دارد. ایـن رویکرد، معنـای ویـژه‌ای بـرای هر نمـاد در نظر می‌گیـرد که به نظـر می‌رسـد تاحـدی بـا تاکیـد رویکـرد قبلـی مبنی بـر امـکان وجـود برداشـت‌های مختلـف از هر نمـاد در تعـارض اسـت. بـا این‌حال راپاپـورت تاکیـد می‌کند که گرچـه امـروزه نمادها نـه ثابتند و نه مشـترک، اما هنوز هـم در هـر قلمرو فرهنگی، تداعی‌های مشـترکی وجود دارد کـه از طریـق اسـتفاده یکنواخت، تقویت می‌شـود (راپاپـورت، ۱۳۸۴، ص ۴۴)؛ ایـن رونـد تا بدان‌جا پیش می‌رونـد کـه برخـی نمادهـا ماهیـت فرافرهنگـی پیدا می‌کننـد.

۲. **«رویکـرد غیرکلامـی در درک معنای فرهنگی معمـاری»**: راپاپـورت، تلاش‌هایی را بـرای فهم معنای محیـط بـا اسـتفاده از روش ارتباطـات غیرکلامـی آغاز می‌کنـد. او بحـث خـود را با سـوال چیسـتی اثر محیط بـر رفتـار افراد شـروع کـرده و با ذکـر مثال‌هایـی ثابت می‌کنـد کـه محیـط، همان‌طـور کـه در ایجاد خـود از افـراد و فرهنگشـان تاثیر می‌پذیرد پـس از آن می‌تواند بـر رفتـار آن‌ها نیـز تاثیر بگـذارد. برای مثـال، راپاپورت از دو گـروه صحبت می‌کند که یکی در فضایی زشـت و یکی در فضایی زیبا قرار داده شـده و سـپس از هرکدام خواسـته‌اند کـه ارزیابـی‌ای بـر یـک مجموعـه عکـس داشـته باشـند. نتیجـه آزمایـش حاکـی از آنسـت کـه افـراد واقـع شـده در محیـط زشـت، نمره‌هـای کمتری بـه عکس‌ها داده‌انـد. او از مقدمه اسـتفاده کرده و بحث تعامـل هویـت و موقعیـت را پیـش می‌کشـد، این‌کـه موقعیت‌هـای اجتماعـی نیـز توسـط شـرایط محیطـی مـورد قضـاوت دیگـران قـرار می‌گیرنـد. پـس از طـرح تاثیـر محیـط بـر رفتـار، راپاپـورت در این‌جـا چگونگی ایـن فرآینـد را زیـر سـوال می‌بـرد. بـه عبـارت دیگـر سـوال او اینسـت، حـال کـه پذیرفته‌ایـم محیـط، رفتار را کنتـرل می‌کنـد و از آن‌جایی کـه آن، واژگان و زبانی بـرای ارتبـاط با افـراد ندارد پـس چگونه بـا آن‌ها حرف زده و پیـام خـود را منتقـل می‌کنـد؟ او بـرای توضیـح

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-02]

این مطلب، عکس یکی از آگهی‌های چاپ شده درباره فروش یک ساختمان اداری را منتشر کرده و از خوانندگان می‌خواهد که آن‌را تحلیل کنند. این عکس، چه اشاراتی دارد و با کدام نشانه‌ها سعی بر ترغیب افراد به خریدن این بنا می‌کند؟ توالی پنجره‌های نورانی و جهت رو به بالای آن، نوعی مفهوم پیشرفت، موفقیت و ارتقاء در کار را با خود حمل می‌کند که گویی در این ساختمان امکان‌پذیر خواهد شد. راپاپورت از این مثال نتیجه می‌گیرد که مردم غالبا براساس خوانش نشانه‌های محیطی دست به عمل می‌زنند. بنابراین، زبانی که در این اشارات به کار می‌رود باید کاملا قابل درک باشد. اگر کدها فهمیده نشوند، فرد نمی‌تواند با محیط ارتباط برقرار کند. این تجربه بسیار شبیه همان اتفاقی است که برای افراد در محیط‌های ناآشنای فرهنگی می‌افتد و به اصطلاح، آن‌ها را دچار شوک فرهنگی می‌سازد. قابل خواندن بودن نشانه‌ها و اشارات گرچه مسئله مهمی است ولی پیش از آن، هر اشاره باید دیده شده و مورد توجه فرد قرار گیرد؛ چراکه تنها در این صورت می‌تواند پیام خود را منتقل کند. بنابراین نشانه‌هایی که جلب توجه نمی‌کنند و یا نشانه‌های ناخوانا قابلیت کنترل رفتاری نخواهند داشت. راپاپورت در این مورد تا آنجا پیش رفته که می‌گوید: «محیط همانند فرهنگ، به طور سنتی در شناساندن هنجارهای مناسب رفتاری در گروه نقش داشته است و بدون چنین مساعدتی، رفتار صحیح، سخت و طاقت‌فرسا می‌شود» (راپاپورت، ۱۳۸۴، ص ۶۷).

۴.**«قواعد فهم اشاره‌های فرهنگی معماری»**: پرسش بعدی راپاپورت درباره اینست که قواعد فهم اشاره‌های معماری و محیط، چگونه یاد گرفته می‌شوند؟ بسیاری از آن‌ها معمولا در سال‌های ابتدایی زندگی در طول فرهنگ سازی یاد گرفته می‌شوند و در مورد مهاجران نیز، با ورود به محیط جدید، فرآیند فرهنگ‌پذیری فعال شده و قواعد جدید آموخته می‌شوند. راپاپورت، فرهنگ را اعم از مادی و غیرمادی «اطلاعات منجمد» نامیده و تاکید می‌کند بیشترین سازگاری بین معانی مرتبط با محیط‌ها و رفتارها را زمانی می‌بینیم که انگاره‌های مشابهی رفتار و محیط را کنترل کنند. به عبارت دیگر، محیط بر مبنای ارزش‌ها و اصولی ساخته شده باشد که رفتارهای افراد را نیز شکل داده و هدایت می‌کنند. خلاصه بحث راپاپورت آنست که افراد با ورود به یک محیط، نشانه‌ها و اشاراتی را دیده، فهمیده و سپس می‌پذیرند. او در این‌جا تاکید ویژه‌ای بر نقش فضای خانگی در فرهنگ‌پذیری کودکان می‌کند، خصوصا کودکانی که در مرحله پیش از یادگیری زبان قرار دارند. مثلاً، بچه‌هایی که در اطاق پدر و مادر می‌خوابند درک متفاوتی نسبت به فضا دارند تا بچه‌هایی که در فضایی جداگانه پرورش می‌یابند و یا خانه‌هایی که قلمروهای جداگانه زنانه/ مردانه دارند درک متفاوتی نسبت به محیط و اشارات آن برای بچه‌ها ایجاد می‌کنند. درک افراد از نظم/ بی‌نظمی، رسمی بودن/ غیررسمی بودن از خانه دوران کودکی به افراد آموخته می‌شود. بنابراین طبق نظر راپاپورت، محیط در عام‌ترین معنای خود می‌تواند به عنوان وسیله‌ای آموزشی برای کودکان در نظر گرفته شود. او در ادامه می‌گوید همان‌طور که قضاوت افراد درباره سردی یا گرمی آب، بستگی به تجربیات حسی پیشین آن‌ها دارد تفسیر و تحلیل آن‌ها از محیط نیز وابسته به تجربه‌های گذشته‌شان و تصاویری است که از آن‌ها در ذهن دارند. محیط کسل‌کننده یا جذاب، محیط آرام یا شلوغ، امن یا ناامن، تمیز یا کثیف، هماهنگ یا ناهماهنگ و... همه به تجربیات پیشین انسان‌ها بستگی دارد، این‌که یک فرد از روستا آمده باشد یا از کلان‌شهر می‌تواند داوری او را درباره یک شهر متفاوت از دیگری کند چرا که این دو، «زمینه‌های ذهنی متفاوتی» دارند که تفسیرشان از نشانه‌های محیطی را دگرگون می‌سازد. بنابراین، «گروه‌های با شرایط متفاوت، سلیقه‌های کیفی محیطی متفاوتی دارند و اشارات مشابه را به طور متفاوتی ارزیابی می‌کنند» (۱۳۸۴،

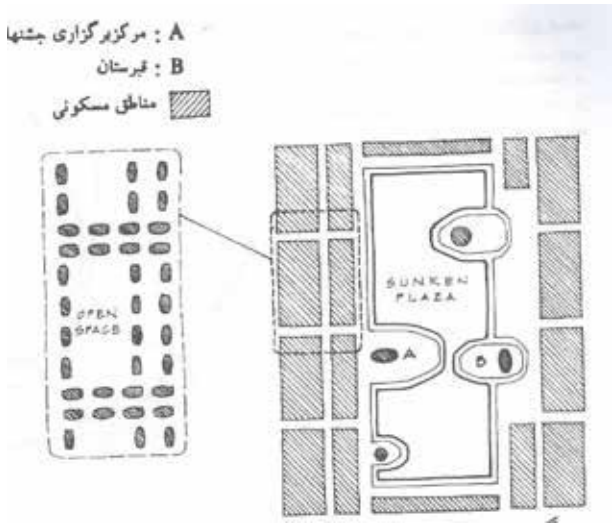
[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-02]

ص ۷۸)؛ بنابراین طراحان و استفاده‌کنندگان، محیط را به گونه‌ای متفاوت می‌بینند و ارزیابی می‌کنند به طوری که معناهای مورد نظر طراحان، اغلب دریافت نمی‌شود، اگر شود فهمیده نمی‌شود و یا اگر شود احتمال نپذیرفتن و رد شدنش هست. برای اجتناب از این اتفاق، راپاپورت، «یاد گرفتن دانش فرهنگی و زمینه‌ها» را به طراحان توصیه می‌کند که به زعم خودش، کار چندان سختی هم نیست. اگر تمام این مراحل به درستی طی شود طبق دستورالعملی که محیط به آن‌ها می‌دهد رفتار می‌کنند و ما نوعی سازگاری را شاهدیم. این اتفاق آن‌قدر تکرار می‌شود که بدیهی به نظر می‌رسد و شاید کسی متوجه آن هم نشود ولی راپاپورت می‌گوید احساس و موضع‌گیری نسبت به محیط اصلا بدیهی نیست و کاملا طی یک فرآیند شکل می‌گیرد، منتها ما زمانی متوجه این فرآیند می‌شویم که کار بیفتد و مختل شود و ما دیگر نتوانیم قواعد محیط و رفتاری را که از ما مطالبه می‌کند بفهمیم، مثل زمانی که وارد یک فرهنگ غریبه می‌شویم. راپاپورت، نظریات خود را با استفاده از نظریات ادوارد هال در تقسیم‌بندی انواع فضا کامل می‌کند؛ تقسیم‌بندی سه‌گانه فضاهای ثابت، نیمه‌ثابت و غیرثابت. منظور از فضاهای ثابت، بخش‌هایی از فضا هستند که ندرتا و به آهستگی تغییر می‌کنند مانند عناصر معمارانه‌ای چون در، دیوار و... عناصر نیمه‌ثابت، انواع چیدمان، مبلمان، پرده، اثاثیه، گیاهان و بخش‌هایی از فضا را شامل می‌شوند که به آسانی و با سرعت تغییر می‌کنند. منظور از عناصر غیرثابت نیز انسان‌ها هستند که مدام در فضا حرکت می‌کنند و جابه‌جا می‌شوند. راپاپورت در بین این انواع سه‌گانه فضا، دو مورد آخری را معنادارتر دانسته و می‌گوید که معانی بیشتر در آن‌ها کدگذاری شده و از خلال آن‌ها منتقل می‌شوند چرا که در بسیاری موارد، فضاهای ثابت، دقیقا یکی هستند و تنها فضاهای نیمه‌ثابت و یا غیرثابتند که ماهیت‌هایی جداگانه به آن‌ها می‌دهند. مثلا در چتل هیوک، تفاوت اطاق‌های مسکونی و نمازخانه، نه در فضای ثابت بلکه در ملبمان و تزئینات اغراق شده و بسیار زیاد نمازخانه است. البته راپاپورت همچنان بر این نکته پافشاری دارد که در گذشته و معماری و شهرسازی سنتی، فضاهای ثابت نسبت به امروزشان نقش به مراتب بیشتری در برقراری ارتباط و انتقال پیام داشتند. (این بحثی است که مفصلا در کتاب منشا فرهنگی مجتمع‌های زیستی به آن پرداخته شده است.) ولی امروزه که مردم، اغلب فضاهای ثابت را نمی‌سازد بلکه در آن‌ها سکونت می‌کنند نقش عوامل نیمه‌ثابت به مراتب بیشتر است چرا که هنوز هم افراد به محض تعویض یک خانه، شروع به تغییرات اساسی عناصر نیمه‌ثابت آن متناسب با سلیقه و نیاز خود می‌کنند؛ به عبارت دیگر، فرآیند شخصی‌سازی فضا را انجام می‌دهند. پس از معرفی دورنمایی از نظریه هال در باب فضا، راپاپورت به بحث خودش بازمی‌گردد و این‌که اعتبار رویکرد غیرکلامی عموما در حوزه عناصر غیرثابت (انسان‌ها) است ولی او در این‌جا آن‌را به شکلی تعمیم‌یافته برای دو عنصر دیگر نیز استفاده می‌کند.

۵.«**قواعد خوانش فرهنگی معماری و محیط**»: راپاپورت در این مرحله از کار خود به معرفی برخی قواعد خوانش محیط می‌پردازد. از جمله می‌گوید عموماً بناهایی که در ارتفاع قرار دارند از اهمیت بیشتری برخوردارند. از آن‌جایی که در بسیاری از فرهنگ‌ها بناهای مقدس عموما با ارتفاع در ارتباطند ذهن در وهله اول، احتمال خاص بودن آن‌ها را می‌دهد، خصوصا اگر مشاهده‌کننده فردی از فرهنگ تایلندی باشد که در آن، هیچ‌کس نمی‌توانسته بالاتر از ساختمان شاه، خانه‌اش را بسازد و یا منقوش‌تر و با تزئیناتی بیشتر و یا در کامبوج، این نجبا هستند که خانه‌های خود را بر ارتفاع می‌سازند و بردگان فقط مجاز به خانه‌سازی در کف هستند.

قاعده دیگر، «**مرکز / پیرامون**» است. در بسیاری از جوامع سنتی، مکان مرکزی، به نوعی با شان و مقام در ارتباط است و ساختمان‌های واقع شده در

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-02]



تصویر ۲. نقشه شماتیک ریل آلتو در اکوادور، ۳۱۰۰ قبل از دوران معمول. همانطور که دیده می شود، منطقه A محل جشنها، منطقه B محل قبرستان و در مجاورت میدان مرکزی محل اقامتی اشراف و حاکمان قرار داشته است که در نحو و قواعد خوانش فرهنگی محیط قابل تامل است؛ ماخذ: تصویر: موریس، ۱۳۸۴، ص ۴۴۲.

مدیریت شهری
فصلنامه مدیریت شهری
Urban Management
شماره ۳۹ تابستان ۹۴
No.39 Summer 2015

پیرامون، عموما اهمیت کمتری داشته و به افراد دون‌پایه‌تری تعلق دارند. دوگانه راست/ چپ نیز از همین نوع است. در فرهنگ‌های زیادی، جهت راست، با مفهوم مثبت و خیر در ارتباط بوده و جهت چپ با مفهوم منفی و شر. رنگ‌ها نیز بخش دیگری از خوانش قواعد محیطی هستند و جزء اولین تفاوت‌هایی هستند که عموما به چشم می‌آیند. راپاپورت می‌گوید گرچه در فرهنگ امروز ایالات متحده، استفاده از رنگ‌ها در محیط، اختیاری است ولی در فرهنگی مثل فرهنگ ناواهو، رنگ‌ها در طیفی از خوب و بد قرار گرفته و هویت‌های ویژه‌ای دارند. به عنوان مثال، سفید و آبی، رنگ‌های مذکر قلمداد می‌شوند و زرد و سیاه، مونث. دوگانه مفهومی سیاه و سفید نیز در بسیاری از فرهنگ‌ها دیده شده و بر محیط اعمال می‌گردد. (مثلاً رنگ کلیسا را سفید انتخاب می‌کنند.) با این‌حال برخی رنگ‌ها نیز کمابیش ماهیت و معنایی فرافرهنگی پیدا کرده‌اند مثلا زرد به جهت تداعی خورشید، رنگ گرما و ثمربخشی است، قرمز، یادآور خون و خشونت و قدرت و سبز، نشانی از جوانی و بهار و امید. راپاپورت از پکن باستان مثال می‌زند، شهری کم ارتفاع و خاکستری رنگ که مکان‌های مقدسش در مرکز و بر روی ارتفاع قرار داشت. این بناها ابعادشان بزرگتر از بناهای معمولی بود و شکیل‌تر و باتزئینات بیشتری ساخته شده و رنگ‌های بیشتری در آن‌ها وجود داشت. عمر بنا، قاعده محیطی دیگری است که او به آن اشاره می‌کند. قدیمی بودن یک بنا می‌تواند نشانی از اهمیت و مقام آن باشد ولی این نیز به متن وابسته است چرا که به قول خود راپاپورت، بناها در آمریکا، برخلاف اروپا که تاریخی می‌شوند، فرسوده می‌شوند! جهت قرار گرفتن بنا هم در برخی از فرهنگ‌های سنتی معنادار بوده است. نوع مصالح هم در این‌جا حائز اهمیت است چرا که مثلا در دهکده‌های ابتدایی آمریکای کهن، خشت، تنها در ساخت ساختمان‌های عمومی استفاده می‌شده، سپس نخبگان از آن استفاده کردند و درنهایت، عوام. یا در برخی مناطق آمریکای لاتین، هرچه از سمت چوب و بام پوشالی به سمت گل و آجر قرمز بروی، یعنی حرکت از طبیعت به سمت فرهنگ و این یعنی تشخص اجتماعی بیشتر. در بسیاری

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-02]

از قسمت‌های خاورمیانه، سقف مسطح نشانه‌ای از فقر است و سطح شیب‌دار پوشیده شده با سفال، نمادی از موقعیت خوب. برای همین بسیاری از مردم حاضرند استفاده سنتی از پشت‌بام را فدای کسب موقعیت بهتر اجتماعی از طریق سقف‌های شیب‌دار کنند. امروزه نیز، تراکم، الگوهای منظم شهرسازی و یا الگوهای پیچیده و درهم، حضور درخت و فضای سبز و یا کمبود آن، میزان توجه به مسئله تعمیر و نگهداری بنا و مسائلی از این دست، اشاره‌های جدیدی هستند که بر احساس ما از فضا تاثیر می‌گذارند.

۶.**«معماری و تعاملات فرهنگی در محیط»**: آخرین بحث راپاپورت به پرسش کشیدن این مسئله است که افراد چه‌طور در فضاهای عمومی شهری و یا معماری با هم تعامل می‌کنند، درحالی که می‌دانیم کسی با غریبه‌ها تعامل نمی‌کند؟ پاسخ اینست: افراد برخی اشاره‌ها و نشانه‌ها را از ظاهر و رفتار یکدیگر دیده و تحلیل می‌کنند، تناوب در دیدن نیز باعث می‌شود که آن فرد را از دایره غریبه‌ها خارج کرده و آشنا کنند. ضمن آن‌که محیط‌های عمومی هم رفته‌رفته تخصصی‌تر شده و امکان برقراری ارتباطاتی را بین افرادی همگون افزایش می‌دهند. به عبارت دیگر، این محیط‌های عمومی تخصصی شده، برخی افراد را به داخل خود دعوت کرده و به برخی دیگر می‌گویند: همان بیرون بمان! به این واسطه نیز مکان، نقش پررنگ‌تری در برقراری و سازماندهی ارتباطات انسانی در شهرهای ناهمگن امروز بازی می‌کند. اهمیت این مسئله به قدری است که راپاپورت تصریح می‌کند که فضاها مردم را به وضوح طبقه‌بندی کرده و تعاملات و ارتباطات را محدود می‌کنند. چنان‌چه اگر هیچ طبقه‌بندی‌ای وجود نداشته باشد تعاملات کمتر و کمتر شده و به حدی می‌رسد که افراد دیگر هیچ تعاملی با بیگانگان نخواهند داشت.

نتیجه گیری و جمعبندی

الگوهای معنایی از خانه در زندگی روزمره انسانی به امتداد تاریخ گستردگی داشته و لذا در هر برهه‌ای امکان پیدا کردن بنایی که جای خانه روزانه را در بخشی از سلوک زندگی انسان‌ها بگیرد، وجود داشته است. در عین حال، مسئله اساسی پیش روی انسان شهرنشین امروز، زندگی در دنیایی نامتعادل و بیگانه است، دنیایی که بسیاری از بخش‌های آن خارج از حوزه اختیار و عمل او شکل می‌گیرد و خانه نیز یکی از همین بخش‌ها است. آنچه امروزه ساخته می‌شود، باید «مکان» نام گیرد که در تقابل با «نامکانهای قرن بیست و یکمی» عموماً برگرفته از نیازها و ارزش‌های مردم ساکن در آن نیست؛ چنانچه سازمان‌دهی فضا به گونه دیگری صورت می‌گیرد و جهان‌بینی دیگرانی در قالب خانه‌ها تجسد می‌یابد که لزوماً نمی‌دانند چه کسانی قرار است در خانه سکونت یابند و چه می‌خواهند. ضوابط و مقررات نیز اغلب توجه کمرنگی به مسائل و ملاحظات فرهنگی دارند و درک و اجرای آن را به سلیقه و تشخیص سازندگان واگذار می‌کنند. از سویی دیگر، تحولات اقتصادی- اجتماعی قرون هجدهم و نوزدهم، کلانشهرها، شهر- ناحیه‌ها و مجتمع های عظیم را بوجود آورد. در این زمان با گسترش شاهراه‌ها، اختراعات، تمرکز صنایع، مهاجرت های روستایی، تراکم جمعیت و آلودگی، دگرگونی های اساسی در ساختار و بافت شهرها بوجود آمد؛ بدین ترتیب نظمی که در دوره‌های پیشین حاکم بود، از بین رفت و عملکرد شهر دگرگون و انقلاب صنعتی بر شهر مسلط شد. در این زمان و همچنین پس از قرن بیستم نظریه‌های متعدد شهری و طرح‌ها و الگوهای مختلفی برای ساماندهی فضایی شهرها بخصوص شهرهای بزرگ ارائه می شود. تمام این نظریه‌ها، بی‌نظمی و آشفتگی شهر صنعتی را خاصه در حوزه مفهوم خانه و مسکن پیشنهاد می‌کنند. تجزیه و تحلیل فرهنگ برای طراحی محیط‌های مصنوع اهمیت دارد؛ چراکه شیوه هرکدام از گروه‌ها ویژگی خاص خود را دارد که عوامل عضویت در گروه اجتماعی نظیر سن، جنس،

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-02]

طبقه، مذهب، تحصیلات، حرفه، ایدئولوژی وغیره آن را تعیین می کند. روش زندگی به طور فزاینده‌ای در تقسیم بندی بازار مسکن، تحقیقات علمی درباره استفاده کنندگان و در طراحی واحدهای مسکونی مورد استفاده قرار می گیرد. شیوه زندگی افراد را می توان با سنجش الگوی مصرف، خوراک، حمل و نقل، رسانه ها، نوع تفریح و گذران فراغت، ارتباطات جمعی، نوع استفاده از محیط اجتماعی تعیین نمود. از سویی دیگر، معماری نزد بشر اولیه با «تعیین حریم و شاخص کردن قلمرو» صورت پذیرفته و با گذر زمان به شکل پیچیده‌ای «بازتاب وضعیت زندگی اجتماعی» بشر شده است. تحقق نیاز به تصرف فضا و تغییرات آن که در ابتدا با علامتگذاری انسان صورت می پذیرفته، در طی زمان تکامل پیدا کرد: «۱. نخست آنکه پاسخگوی ارتقاء شعور و مفهوم هر آن چیزی است که انسان در دنیای پیرامونی خود انجام می دهد و بازنمایی کارهای وی و فرافکنی مقیاس کوچکی از دنیایی است که برای خود ساخته است؛ و ۲. دوم در پاسخ به نیاز بشر به ارتقای رفاه و ویژگی تلاش برای بهبود وضعیت محیط زیست پیرامون، متناسب با اوضاع اجتماعی مشخص تغییر یافته است».

در پایان باید گفت که؛ مفهوم سکونت در نزد اندیشمندان علوم اجتماعی را باید در رویکرد نظری کلی تر آنان به «فضا» جستجو نمود. هر علمی به فراخور موضوع و روشی که اتخاذ کرده تعاریف مختلفی از فضا دارد. در علوم اجتماعی فضا مفهومی پیچیده است و معنایی گسترده تر از تعاریف صرفاً فیزیکی یا طبیعی دارد. کمتر تعریف جامعی از فضا ارائه شده است که قادر باشد ابعاد مفهومی و کارکردی آنرا پوشش دهد. دیوید هاروی اذعان می دارد که ماهیت فضا در تحقیقات اجتماعی هنوز ناشناخته و مبهم باقیمانده است. یکی از مهمترین نظریه پردازان فضا در حیطه ی اجتماعی و شهر، ایموس راپاپورت است. راپاپورت کنشگران انسانی را یکی از فاکتورهای مهم فضا تلقی می نماید بر این اساس نظریات رایج در باب فضا را به سه دسته تفکیک می کند؛

۱. نظریاتی که فضا را تعیین کننده روابط انسانی قلمداد می کنند،

۲. نظریاتی که روابط انسانی را شکل دهنده فضا می دانند،

۳. نظریاتی که فضا و انسان را در تعامل متقابل می پندارند.

در عین حال نظریات مربوط به سکونت را می توان در تقسیم بندی زیر هم دید:

۱. اگرچه محیط، همانند فرهنگ، به طور سنتی در شناساندن هنجارهای مناسب رفتاری در گروه نقش داشته است و بدون چنین مساعدتی، رفتار صحیح، سخت و طاقت‌فرسا می‌شود. اما عدم توجه به کنشگر انسانی نظریه پردازان دسته نخست را به جبر محیطی سوق می دهد؛ در حالی که نگاهی به خانه های قبایل بومی در سراسر جهان از اسکیموها گرفته تا بوروهای غرب آمازون نشان می دهد که اقلیم و ویژگی های محیطی تنها عامل تعیین کننده در ساختن محیط های مصنوع نیست.

۲. نظریات دسته دوم در تقابل با دسته نخست، بر اختیار بی حد و حصر انسان تأکید می کند. این نظریات محرک پیدایش اندیشه های آرمان شهرگرایانه در دوران پس از انقلاب صنعتی شد و نظریه پردازانی چون فوریه، کابه، گودین از این ایده دفاع کردند که مسایل ناشی از رابطه انسان ها با جهان و بین خودشان را نوعی خردگرایی، علم و فن می تواند حل کند.

۳. بر اساس نظریات تعاملی گروه سوم که راپاپورت نیز یکی از مدافعان آن است، فضا امکانات و در عین حال محدودیت هایی ایجاد می کند و انسان ها با توجه به معیارهای فرهنگی خود دست به انتخاب و تأثیر بر فضا می زنند. انسان محیط مصنوع تولید می کند و سپس این محیط بر نوع رفتار و ارتباط انسان تأثیر می گذارد.

منابع و ماخذ

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-02]

۱. احمدی، بابک (۱۳۷۲) گستره همگانی در نگرش انتقادی هابرماس، مجله گفتگو، شماره ۱.
۲. احمدی، بابک (۱۳۸۱) هایدگِر و پرسش بنیادین، تهران، نشر مرکز، چاپ اول.
۳. احمدی، بابک (۱۳۸۱) هایدگِر و تاریخ هستی، تهران، نشر مرکز، چاپ اول.
۴. اوژه، مارک (۱۳۸۷) نامکان؛ درآمدی بر انسان شناسی سوپرمدرنیته، ترجمه منوچهر فرهومند ، تهران، دفتر پژوهش های فرهنگی
۵. استرول، اورام (۱۳۹۰) فلسفه ی تحلیلی در قرن بیستم، ترجمه: فریدون فاطمی، تهران: مرکز، چاپ چهارم
۶. باشلار، گاستون (۱۳۹۱) بوطیقای فضا، ترجمه: مریم کمالی، محمد شیربچه، تهران: روشنگران و مطالعات زنان، چاپ اول
۷. بارکر، کریس (۱۳۸۸) مطالعات فرهنگی (نظریه و عملکرد)، ترجمه مهدی فرجی و نفیسه حمیدی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری.
۸. برمن، مارشال (۱۳۸۹) تجربه مدرنیته، ترجمه: مراد فرهادپور، تهران: طرح نو، چاپ هشتم
۹. برن، آگ و نیم‌کوف (۱۳۸۰) زمینه جامعه شناسی، ترجمه: آریان پور، تهران، انتشارات نگاه.
۱۰. برولین، برنت (۱۳۸۳) معماری زمینه گرا، ترجمه راضیه رضازاده، تهران، نشر خاک.
۱۱. بنتلی، ای. ین و دیگران (۱۳۸۷) محیط های پاسخده: کتاب راهنمای طراحان، ترجمه مصطفی بهزادفر، انتشارات دانشگاه علم و صنعت، تهران.
۱۲. پرتوی، پروین (۱۳۹۲) پدیدارشناسی مکان، تهران، انتشارات فرهنگستان هنر، چاپ دوم.
۱۳. پرتوی، پروین (۱۳۸۲) مکان و بی مکانی: رویکردی پدیدارشناسانه، نشریه هنر های زیبا، ش ۱۴، تهران.
۱۴. پوردیهیمی، شهرام (۱۳۹۰) فرهنگ و مسکن، مسکن و محیط روستایی، شماره ۱۳۴.
۱۵. جیکوبز، جین (۱۳۸۶) زندگی و مرگ شهرهای بزرگ امریکا، مترجم: پارسی، حمیدرضا؛ افلاطونی، آرزو، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۶. چایلد، گوردون (۱۳۵۲) انسان خود را می‌سازد، ترجمه اسدپور پیرانفر، تهران، انتشارات پیام.
۱۷. خاتمی، محمود (۱۳۸۴) جهان در اندیشه هایدگِر، تهران، موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ دوم.
۱۸. دارتیک، آندره (۱۳۷۶) پدیدارشناسی چیست؟، ترجمه دکتر محمود نوالی، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها.
۱۹. راپاپورت، ایموس (۱۳۶۶) منشا فرهنگی مجتمع های زیستی، ترجمه راضیه رضازاده، جهاد دانشگاهی دانشگاه علم و صنعت ایران، تهران
۲۰. راپاپورت، ایموس (۱۳۸۲) خاستگاه های فرهنگی معماری، ترجمه صدف ال رسول و افرا بانک، فصلنامه خیال، شماره ۸، زمستان
۲۱. راپاپورت، ایموس (۱۳۸۵) معنای نظم شهر، ترجمه سمیه جیریایی، سایت انسان‌شناسی و فرهنگ.
۲۲. راپاپورت، ایموس (۱۳۸۵) مقاله خاستگاه فرهنگی معماری، ترجمه صدف آل رسول، افرا بانک، در: فصلنامه فرهنگستان هنر، زمستان ۱۳۸۲.
۲۳. راپاپورت، ایموس (۱۳۸۵) مقاله فرهنگ و نظم شهری، ترجمه سمیه جیریایی، سایت انسان‌شناسی و فرهنگ.
۲۴. راپاپورت، ایموس (۱۳۸۵) مقاله همگنی یا ناهمگنی در محله‌های شهری، ترجمه شبنم اسماعیلی، سایت انسان‌شناسی و فرهنگ.
۲۵. راپاپورت، آموس (۱۳۶۶) منشا فرهنگی مجتمع‌های زیستی، ترجمه راضیه رضازاده، تهران، انتشارات جهاد دانشگاهی دانشگاه علم و صنعت.
۲۶. راپاپورت، آموس (۱۳۸۸) انسان‌شناسی مسکن، ترجمه خسرو افضلیان، تهران، حرفه هنرمند.
۲۷. راپاپورت، آموس (۱۳۸۸)، انسان‌شناسی مسکن، ترجمه خسرو افضلیان، تهران: نشر حرفه هنرمند.
۲۸. راپاپورت، آموس(۱۳۸۴) معنی محیط ساخته

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-02]

شده: رویکردی در ارتباط غیرکلامی، ترجمه فرح حبیبی، تهران، انتشارات پردازش و برنامه ریزی شهری.
۲۹. رفیع‌فر، جلال‌الدین، قربانی، حمیدرضا (۱۳۸۵) از کوچندگی تا یکجانشینی، رویکرد مردم‌باستان‌شناسی بر خاستگاه خانه و استراتژی معیشتی در دوره نوسنگی، نامه انسان‌شناسی، ۱۳۸۵، ش ۹.
۳۰. زینالی اناری، محمد (۱۳۹۴) زبان شناسی خانه (۱)، انسان شناسی و فرهنگ.
۳۱. سارلی، طاهر (۱۳۸۱) اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ترکمن ها از دوران قاجاریه تا پایان پهلوی، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه زنجان.
۳۲. ساسن، ساسکیا (۱۳۸۹) جامعه شناسی جهانی شدن. ترجمه مسعود کرباسیان، نشر چشمه، تهران.
۳۳. ساک لوفسکی، رابرت (۱۳۸۴)، درآمدی بر پدیدارشناسی، ترجمهٔ محمدرضا قربانی، تهران، نشر: گام نو.
۳۴. ساوج، مایک، الن وارد (۱۳۸۷) جامعه شناسی شهری، ترجمه: ابوالقاسم پوررضا، تهران: سمت، چاپ ششم
۳۵. شار، ادم (۱۳۸۹)، کلبه هایدگر، ترجمه ایرج قانونی، تهران: نشر ثالث.
۳۶. فاضلی، محمد (۱۳۸۶) مدرنیته و مسکن، فصلنامه علمی پژوهشی تحقیقات فرهنگی، سال اول، شماره۱.
۳۷. فکوهی، ناصر (۱۳۸۳) انسان‌شناسی شهری، تهران، نشر نی.
۳۸. کرنگ، مارک (۱۳۸۳)، جغرافیایی فرهنگی، ترجمه مهدی قرخلو، تهران: انتشارات سمت.
۳۹. معیت، محمد مهدی (۱۳۸۸)، سوپر مدرنیته عبور از پست‌مدرنیسم و یافت روایتِ "بی‌گون" از بی‌مکانی، سامانه ارتباطی و اطلاع‌رسانی معماران معاصر ایران.
۴۰. موریس، جیمز (۱۳۸۸) تاریخ شکل شهر تا انقلاب صنعتی، ترجمه راضیه رضازاده، انتشارات دانشگاه علم و صنعت ایران، چاپ ششم.
۴۱. نقی زاده (۱۳۸۱) تاثیر معماری و شهر بر ارزشهای فرهنگی، هنرهای زیبا، شماره ۱۱، تابستان ۱۳۸۱.
۴۲. نوربرگ- شولتز، کریستیان (۱۳۸۷)، مفهوم سکونت: به سوی معماری تمثیلی، ترجمه محمود امیر یاراحمدی، تهران، نشر آگه.
۴۳. نُوربری شُولتز، کریستین (۱۳۸۰) تفکُّر هایدگِر در معماری، ترجمه نیر طهوری، نشریه معمار، شماره ۱۲.
۴۴. نُوربری شُولتز،کریستیان (۱۳۸۲) معماری: معنا و مکان، ترجمه ویدا نوروز برازجانی، تهران، نشر جان جهان.
۴۵. ورنو، روژه، ژان وال (۱۳۸۷) نگاهی به پدیدارشناسی و فلسفه‌های هست بودن، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم
۴۶. هایدگر، مارتین (۱۳۸۹) شعر زبان و اندیشه ی رهایی، ترجمه: عباس منوچهری، تهران: مولی، چاپ دوم
۴۷. هایدگر، مارتین (۱۳۹۰) هستی و زمان، تهران، انتشارات ققنوس، چاپ چهارم.
۴۸. هوسرل، ادموند(۱۳۸۱)، تأملات دکارتی مقدمه‌ای بر پدیده‌شناسی، ترجمهٔ: عبدالکریم رشیدیان، تهران: نشر نی.
۴۹. یاراحمدی، محمود امیر (۱۳۷۸)، به سوی شهرسازی انسان‌گرا، تهران: شرکت پردازش و برنامه‌ریزی شهری.
۵۰. یزدانی، محمود، کاویانی یونس و یاری ارسطو (۱۳۸۷) هویت فضایی و شهر از دیدگان دانش جغرافیا، مجله شهرنگار، سال هشتم، شماره ۴۹.
51.Hauge, Ashild Lappegard, 2007, Identity and place: a critical comparison of three identity theories, in Architectural Science Review

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-02]